

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۴۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کلمات (ظاهر)

مؤلف سید اسماعیل خاتون آباری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۷۶

۱۷۴۱۱
۲۰۸۵۷۶



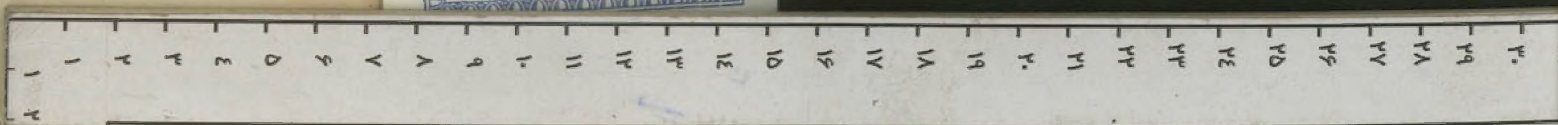
مقتدر

نفسه

۱۷۴۱۱
۶۸۵۷۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری ایران
کتاب	مشارکت کتاب
کلمات رمانها	۲۰۸۵۷
مؤلف	مشارکت کتاب
مترجم	مشارکت کتاب
شماره قفسه ۱۷۴۱۱	مشارکت کتاب



مقتدر

۱۷۴۱۱
۲۰۸۵۷۶



- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کلمات رظا هژا

مؤلف سید اسحاق علی خان آباری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۱۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۷۶



علم امکان و مباین وجودات ایشانست پس
ذات و حقیقت او که عین وجود اوست ^{بنیت}
جیع ماسوای خود است از ماهیات و وجود
ایشان پس در حقیقت ذات مقدسه او و
وجود عین ذات او متباین است ^{بنیت} دارد با
ماسوای خود ذاتا و وجودا ولیکن چون
ذات او منشأ آثار است و موجودات انکس
است نیز باعتبار وجود مضاف از منشأ
آثارند مستتر میشود از هر دو مفعول
که منشأ آثار است و این معنی ذهنی باعتبار
مطلق اضافه با قیام نظر از خصوصیت طرفین
تفاوت دارد و مشترک است لیکن محض اعتبار
ذهن است بدون اشتراکی در امر واقعی بلکه
محض اشتراک لفظ وجود که مفهوم او آن است
و هو اعتباری است نه لفظی است و چون سایر

صفات واجب الوجود تعالی شانہ حکم وجود
 او دارند هر یک عین ذات اویند زیرا که اگر صفات
 حقیقیه او مثل علم و قدرت و اراده و غیره عین
 ذات او نباشد غیر او خواهد بود و قول اشعری
 که لا هو ولا غیره نه اوست و نه غیر اوست
 ظاهر البطلانست زیرا که واسطه معقول نیست
 میان شی و غیر و هر گاه غیر او باشد یا واجب
 الوجود خواهد بود و یا ممکن الوجود زیرا که
 شی موجود مختص است در واجب و ممکن
 پس اگر واجب باشد در خداست و نخواهد
 بود بعد از صفات حقیقیه و ظاهر شد بطلان
 او با ثبات توحید واجب و اگر ممکن باشد
 پس در عالم و مخلوق خدا خواهد بود و مخلوق
 مباین خالق میباشد نه صفت او زیرا که مخلوق
 صفت خالق نمیشود و نیز در خدا و او را و در

کان دو تا یا بیشتر باشد و الله متعده باشد
 پس حال خللی نیست از آنکه هر دو ایجاد این عالم
 کرده اند هر این و هم آن و هر دو مستقلا ایجاد
 او کرده اند و دو بار ایجاد شده و این محال است
 زیرا که توارد علتین مستقلین است بر معلول
 واحد شخصی و این محال است و اگر یکی ایجاد
 کرده اند نه آن دیگری پس این خدا باشد نه آن
 دیگری و این منع آن دیگری خواهد کرد و در
 آفریدن این عالم و میان هر دو نزاع خواهد
 شد در آفرینش این عالم و هر دو را

این تا نفع و آنکه شیخ

معلقات لقمه که این برهان است

در مسئله توحید است

باخفاش بودی بحقیقت مقصود نیست بد گفته
و سوء ادب نسبت بخواب اقدس و زبیده
و بایت که استغفار و توبه و انابه کند و اگر
نگرده خوب نگردد اگر خدا بختل و الله هو
التواب الرحیم **که رابعه** کلمه رخصیه است
که آن اخبار حضرت علی بن موسی الرضا علیه
السلام و الثنا است در معانی اسماء و فی صفات
شک نیست که بخواب اقدس موجودیت هستی
او بنفس ذات اوست و ماهیة و چیزی
صخره ارنیت و الا واجب لذاته نخواهد
بود زیرا که ماهیة **که رابعه** کلمه رخصیه است
صحت بخور **که رابعه** کلمه رخصیه است
علت و موجب و **که رابعه** کلمه رخصیه است
و **که رابعه** کلمه رخصیه است
و **که رابعه** کلمه رخصیه است

نیاشد زیرا که اتصاف موصوف بصفة نیاشد
مگر بعلتی که موصوف استصفیات صفة سازد
پس محتاج خواهد بود خدا در صفتی که بدون
او ایجاد عالم نمیتواند کرد مثل قدرت و علم و اراده
بعلتی و فاعل تام الفاعلیة نخواهد بود در اینجا
عالم چنانکه گذشت و نیز هرگاه خدا را صفی باشد
آن صفة غیر موصوف خواهد بود و دو موجود
خواهد بود و دو خل خواهد بود و لهذا وارد
شده که اول دیانت و خدا پرستی معرفت خدا
و کمال معرفت او توحید اوست و کمال توحید او
تفصیل اوست از وجهات شهادت هر صفی
غیر موصوف است و شهادت هر موصوف
غیر صفت است و شهادت هر دو
باین و تثنیه که متمنع است بر اولیت و تقدم
اولیت و تقدم مخصوص نیست و احدی را

صلاست تعالی شانده و عظم برهانه زیر که بگوید
 عقل حکم است که چیزی قبل از خدای آفریننده
 ماسوی نباشد و چیزی مع با او نباشد در ذات
 زیرا که اگر مع باشد با او لازم آید که خدا خالق او
 نباشد چلت آنکه هرگاه لم یزل با او بوده و
 بود خالق او چلت آنکه آفریدن رسیدن او
 و هستی است از خالق بمخلوق پس باید بمخلوق
 و هستی باشد در حالی که خالق هستی دارد تا
 از بمخلوق برسد پس بمخلوق مابقی بود و
 بعد از و با و هستی و این در واقع باید چنین
 نبی محض اعتبار معتبر و اینکه حکم
 ذاتیت و محض اولویت در وجود است و
 اعتبار است محض رعولیت و محض شل
 بلا تأمل و تفوق بلکه محض تقلید فلا سغه
 تقلید خدا و هر حال و آنکه علی و متابعت

الص

خالص از شایبه شل و تقلید و ظاهر است
 که قبل از خدا چیزی نباشد و الا او خدا خواهد
 بود پس ظاهر شد که آنچه از صفات حقیقی که
 خداوندی و آفرینش عالم است عین ذات او
 نباید نیست شل علم و قدرت و غیره پس
 این اسماء چنینی و صفات علیا که در قرآن مجید
 و فرقان حیل خدا خود را با و ستوده باید تحقیق
 شود که چه معنی دارد و بیانش آنست که چنانچه
 عمران صابی سؤال کرده که خبری عن الکاتب
 الاقل هل یعلم نفسه بنقه خبرده سران کاین
 اول بعضی جناب اقدس آیا منیل اند نفس و ذات
 هر از بذات و حضرت رضا جواب گفته
 که در آن حال و مرتبه نبود الا ذات اقدس تحت
 بیط و علم تیز چیزیت از چیزی و در آن مرتبه
 چیز دیگر نبود چه علم و چه تیز و برین مضمون

کت کثر آنحضرت فاروت ان اعرف خلقت الخلق اعرف
 پس خلار اصران مرتبه اسمی وصفی نباشد
 زیرا که ذات بحت بیط است که عین علم است
 و علم عین ذات اوست و همچنین عین قدرت
 و قدرت عین ذات اوست و علم او عین قدرت
 اوست و هر دو عین ذات او و علی هذا القیاس
 در سایر صفات حقیقیه او چنانچه ابد سنا
 نیز همین نحو تقریر کرده مگر پس همین ذات بحت
 بسیط چه او و چه صفات حقیقیه او و او را
 درین حال اسما و صفات نیست اصلا پس این
 جهت کج مخفی بود پس خلقت را آفرید پس اسم
 خالق بجزر ساینده و علم بخلوقات بجزر ساینده
 اسم عالم بجزر ساینده و روزی را پس اسم رازق
 و رزاق بجزر ساینده و همچنین در سایر اسما و صفات
 اضافیه و منزهه مثلا از صفات مخلوقات پس

اسم

اسم سبحان و قدوس بجزر ساینده و همچنین در
 سایر صفات سلویه پس صفات جناب اقدس
 هر قسم شرفم اول صفات حقیقیه که آن را
 صفات ذات گویند و خلار ابا این صفات که
 ذات را نمیتوانیم شناخت و ما را چنانچه بعین
 ذات او علم نیست بصفات عین ذات او نیز علم
 نیست اصلا و او را باینها نمیتوانیم شناخت اصلا
 و نمیتوانیم اصلا مثل ذات و قسم دوم صفات
 اضافیه است که آن را صفات فعل گویند و باین
 صفات ما خلار امیثنا سم و فصل میکنیم در توجیه
 بجناب اقدس او و بعلوم خالق سموات و ارض
 و بعلوم غیبات و سائر سموات بآن ذاتی که کنه
 او بجهل ما است و بوصف آفرینش سموات و ارض
 و بصف الوهیت و معبودیت معروف و معلوم
 ما را به تشو و عما

که یکباره و هرگاه

الله میگوید خدای آفریننده قصص میکند که دانش
 معلوم نیست بوصف آفرینش معلوم است و قسم
 سیم صفات سلبی است مثل سحان و قدوس
 و غیره و باین صفات نیز خدا را می شناسیم
 با آنکه ذات و کنه ذات او معلوم مانیت و جمیع
 صفات او را بسبب این نمیتوان برگردانید
 تا شبیهه شبیه ذات و صفات جل از هم نباشد
 از خداوند و فو حیل کامل است که آن نفی صفات است
 مثل آنکه خدا عالم یعنی جاهل نیست و قادر است
 یعنی عاجز نیست و رحمن است یعنی ب و رحیم
 و ظالم نیست و برین قیاس و ظاهر شد از این
 تقریر که صفات الهی مثل صفات مخلوقات است
 جهت آنکه صفات حقیقی را معنی ذات است
 مثل وجود و قدرت و علم و غیره و ذات که
 عین علو است و عین قو و عین قهر و عین

و غیر

سند
 یا علی مدار

و علی هذا القیاس یسوی این صفات متفی است
 و همان نفس ذات بحت بی طاست و بر طریق
 خدا لغایات و اخلاف المناوی است یعنی مبدأ
 اینها را بر طرف دان و غایتش را بکیر که فایده
 وجود منشأیه آثار و ایجاد عالم است و برین
 قیاس و صفات حقیقه مخلوقات را باید
 ماهیات ایشان است و قیام صفات است
 بذوات ایشان و مبادی آنها موجود است
 در ذوات ایشان مثلا وجودی که موجود است
 و منشأیه آثار یاوست که وجود حقیقی باشند
 در خدا عین ذات او است و علت است و
 و منشأیه آثار که موجودیت مخلوقات باوست
 و معلول است زاید است و نفس ماهیات
 ایشان نیست و از خدا فایز شده و ماهیات
 ایشان باوجود وجود و منشأیه آثار شده و بیان

جناب اقدس و ماحیات و وجودات حقیقه
ایشان تباین کلی بعلیت و معلولیت است
و اشترک اصلا نیست نزد ذات و نزد وجود
و اشترک لفظی است و این مفهوم وجود که
صفتی باشد اسریست و اعتباری و متزعزع
که عقل از منشآت آثار جناب اقدس و آثار
مخلوقات انتزاع کرده که مریضی اضافی است
و در حقیقه باعتبار طرفین مختلف است و مع
هذا اضافی است و موجود و شئی حقیقی
نیست و محض اعتبار است و همچنین است
سایر صفات حقیقه دیگر و لذا وارد شده
که وحدان لا شریک له بلا رقیب و لا شریک
گفته که همه غلاطه در باب واجب ناشی میشود
از تشبیه و قیاس واجب ممکن با تباین کلی
میان ایشان و لذا فرموده حضرت خلیفه

النجیه

۴

۳۱
التحیه و الشاء که چون غلاطه و مبغضین اهل بیت و
و مکن بین دیدن اسماء الهی را و شنیدن از ما که خدا
کردیم از خدا که چیزی مثل خدا نیست و چیزی از خلق
بر حال و صفت خدا نیست گفتند خبر دهید ما را
که گفتند که خدا را مثل و شبه نیست چگونه شریک
شدید با خدا را سحر حسنی و بیج آن اسماء الهی
شده اید و این دلیل است بر اشترک و مماثلت و
گفته میشود در جواب این طایفه معاند که خدا
عز و جل الزام کرده عباد اسمی چند از اسماء خود
با اختلافی عانی چنانکه جمیع میکنند اسم واحد و
معنی مختلفه از الفاظ و اسماء مشترک لفظی و دلیل
بر این آنکه شایع و متعارف و جاری است نزد
و نه باینست که خدا را با و خطاب کرده خلق او تکلیف
کرده با آنچه بفهمند بعقل خود تا حاجت باشد بر
بشان در توضیح آنچه رخای که توانکد میگویند

سودن را کلب و حمار و ثور و غلبه و اسل با آنکه جمیع
اینها بر خلاف ذات و خلاف حالات اوست و آنکه
واقع نشود بر معانی که اسمی بنا شده بر وجهت
آنکه انسان اسد و کلب نیت و ناسیده اند
و سگ و ده اند و خدا را بعلم نه بجهت علم حادث که باو
واقع اشیا را و باو حفظ کرده آنچه پیش از او
از کار خود و روتیه در خلق آنچه با او خلق کند
بعینی که اگر این علم حادث نباشد هر آینه جاهل
و ضعیف باشد مثل علم ارحام که معنی شده اند
بعلم حادث در ایشان و سابق جاهل بوده اند
و با باشد که علم ایشان مغایرت کند و جهل
شوند و هر وقت بجهل سابق و خدا را را از ایشان
جهت آنکه جاهل نیست با اشیا اصلا و نه بیتی
از اشیا پس چه کرد خالق و مخلق را اگر علم در
مختلف شد معنی بیتی که در پروردگار و آنکه

شکل است

است جمیع اسماء الله بیتی که در آن حدیث مفصل
شده اکثر اسماء بیتی بخوبی **خامس** کلمه
جعفری است در تحقیق بطلان اثنا عشریه بدو امر
لغت ساختن را بلیت غیر بلی سابق یعنی
از اولی بکر و دومی دیگر پیشی بکر و پسو پیشان
شده اند از اول و تغییر داده برای ثانی و این معنی
چون در انسان موجب جهل است مثل قول حکمر
رسول خدا که تو استقبلت من امری ما استقبلت
لما سبق الخ یعنی اگر بر من خورده از امر خود
پیش از آنچه باو بر خوردم بعد هر آینه قریب از
پیش از شماست و حج تمتع میگردم من حج قرآن و عتبات
بنا الفین اهل سنت جاهل بحقیقت علم خدا با اشیا
الاحکام استعد و علوم بخند و در جاهل و نه
قیاس کرد آن جناب قدس را بخود و گفته اند
به بطلان تفسیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
موجب جهل است

بر خدا جایز نیست و بر خدا بد و تغییر جایز نیست
را مورد در آنچه بقضا و قدر خود مقرر کرده
الاجتهل بر خدا لازم آید و این محال است و بیجا
شیعه اشاعریه و بتواند از اولیای ثابت
حقیقت بداند چنانکه وارد شده که عبادت کرده
نشده چیزی را بداند و آنکه معیشت نشود هیچ
پیغمبری تا اقرار نکرده بعبودیت و خلق انوار
و آنکه خدا مقدم می دارد هر چه را خواهد و می
سازد هر چه را خواهد و الله بداند که خدا
در چیزی مکرر آنکه در علم خدا بوده قبل از آنکه
بداند و آنکه اگر مردم بدانند آنچه در حق اوست
بدرست از اجر و ثواب مستحق نخواهند بود
و آنچه خدا بداند از کلام و هر چه را که نبوده
خداوند هیچ نبی تا اقرار نکرده بپیغمبری پس

میشود

و شیت و سجود و عبودیت و طاعت و آنکه
میسوخت نشود هیچ نبی هرگز مگر بتجربیم خبر و آنکه
اقرار کند از برای خدا بد و آنکه آیه بخواند الله
ماشاء و یثبت معنی ندارد مگر آنکه میگوید
آنچه اثبات باشد و ثابت میکند چیزی را
که نباشد و آنکه خدا را بد و علم است علم است که تعلیم
کرده او را بداند و هر چه را پس آنچه تعلیم کرده و
واقع خواهد شد و تکذیب خود نخواهد کرد
و تکذیب نداند و هر چه را خود و علم است بخیر
نزد خود و مقدم می دارد از آنچه خواهد
و آنچه می دارد آنچه را خواهد از و ثابت
میکند بر آنچه خواهد و آنکه از امور را بداند
موقوف بر او و مقدم می دارد آنچه را
خواهد و مؤخر می دارد از آنچه را خواهد
و آنکه رضای او و علم است علم است مکنون

مخزون نزد خودش و نیکو اندک خودش و از
بیش از بد او علویت که تعلیم ملائکه و مرسل و
انبیاء خود کرده و ما را میباید و امثال این اخبار
افضل بیت بسیار است جلیت رتبه بر غیر و که گفته
اند باری الله مخلوقه دست خدا بندگان جلیت
آنکه خداوند بیکشنبه شروع کرد در خلقت عالم
و موافق قرآن که خلق الارض فی یومین و در روز
نیمین را خلق کرد و مقرر کرد اقوات اهل زمین را
در روز دیگر بعد از او تیسویه و درست کرده
آسمان خارا در روز هفتم دیگر و چون روز شنبه
شروع تمام کرده بود جمیع کارهای عالم را و هیچ کار
مانده دست بسته و بی کار ماند و در روز
عالم را در خلق نماید و دیگر اخبار بسیار و بتدوین
و تقدیم و تاخیر ندارد و برادر کار او نباشد
موافق قول کمالی الخالقین شیه اثنا عشر هرا ازها

سنت و موافق جبر و که اشعریه قایلند و ظاهر
که تلبی و از خدا فی اختیار و تصرف اوست درین
عالم و منافی ظهور قرآن مجید است که یقول الله
ما یشاء و بحکم ما یرید و له الخیرة فی کل شیء و اذا
فقرنا ما یقول الله کن فیکون و بحواله
ما یشاء و یثبت و اذا اردنا ان نصلک قریباً
مترقیما فنفقونیما فحق علیه القول فلهما هر
تو بهر و امثال این آیات و لازم آید بیک که خدا را
درین عالم بعضی از احکام اول دیگر و خلق نباشد
اصلاً و این نفی خداوندی جناب قدس است
در حقیقت و انکار الوحیت است و لذا وارد
شده که موت نشد هیچ بنده خود بنا اقرار
نکرده ببدل و خلق انوار و عبودیت و طاعت زیرا
که اقول بیدار اقرار بالوحیت و خلق او ندم جناب
قدس است و خدایان فی شریک است از جناب

اقدس و این همه ظاهر است ولیکن باید بیان
 کرد که اثبات بدی چون مستلزم جهل بر خدا نیست
 و لازم نمی آید از جهل بر جناب اقدس و محقق
 فاما دکنه که بر او امر نگوییم مثل نسخ است در
 تشریح در رساله سر اس الضیاء در بیان عدم
 لزوم جهل و بنا بر آنکه نسخ بیان انشاء حکم باشد
 مثل امر قبلی که نسخ خداست نه ماه بود حکم کرد
 بیدیه القدس نازل کنند ایکن جناب اقدس بنا
 بر مصالح و حکم مطلق امر فرمودند که خلق بر دو
 حال گردند و چون مصالح خفا بر طرف شد و مصلحت
 ظهور بر سیل اظهار شد رفع آن امر که نسخ او
 باشد و بنا بر این جهل بر خدا لازم نمی آید اصلا زیرا
 که نزد جناب اقدس و در علم او چیزی نیست که واقع
 شده و تغییر در علم خدا نشده ولیکن بر خلق
 چنین نموده شده که بدو تغییر شده و از آن

اولی خدا بر کشته با آنکه در واقع چنین نیست و چنین
 نموده شده ولیکن این جواب منافاتی در د باهل
 یکی الاماکت و با آنکه اگر بدی اجازت نباشد و عوات
 و قریبین و جمیع عبادات جهلت قضا و حاجات
 و رقبتیات لغو و باطل و بی فایده خواهد بود
 چرا که جهل اقلیم با فیه مگر آنکه جواب گفته شد که نزد
 جناب اقدس بخوبی معلوم بوده و لذا تغییر
 در علم او نشده و جهل لازم نمی آید اگر نسخ حکم باشد
 نه بیان انشاء حکم پس نسخ نیز حکم بدل خواهد شد
 در استلزام جهل ولیکن چون اجابعت از کل
 برداشته نسخ و وقوع او با استلزام جهل پس اثبات
 هر توبیخ به جهت صحت نسخ خواهد بود که در مایه
 همان توجیه جهلت صحت بدی خواهد بود مثلا
 بمثل و استاد اعنی رفیع العلماء رفع الله من لانه
 لغت تحقیق بر آیت که ماورجها غام و شاعر

و مطلق و مقید و منسوخ و مانع و مفرد و مرکب
اجبار و انشاء جمیعاً بحقیقی که هیچ چیز خارج نباشد
از و مستقر است در اوج و فایز از و بر ملائکه
و نفوس علویه و سفلیه کاخی سرعام و یا مطلق
و یا منسوخ است موافق حکمت کامله از فضات
زمان و وقت و بین مؤخر شده تا وقتی که حکمت
انقضاء فیضان زمان و وقت کند و این نفوس
علویه و سفلیه او معبر شده بکتاب محو و اثبات
و بلا عبارت از این تغییر است درین کتاب الی
اثبات عالم بکن مثبتاً و محوماً اثبت فیه و علی
مکتوبه مخروفت عبارت از مافی اللوح المحجوب
و زویا باشد بدل و تغییر در کتاب و بیجا باشد
مکتوبه بوده در علم یعنی در لوح قبل از آنکه
بدانش انبیا و اولاد قریب یارین و غیره مکتوب
اند بر سبیل تشویش بدون بنا بر اصلی مؤسوس

بلکه

بلکه بجز عبارت و چون بناء طعن مخالفین
برین عصبیه لزوم جهالات بر خدای تعالی قول
ببدل و تغییر در امور کائنات و مخلوقات پس
اولاً باید تحقیق علم خدا کرد تا معلوم شود لزوم
و علم لزوم جهل و امتناع آن جهل بر خدا پس
اولاً لازم است تحقیق علم که چه خواست بار
تست و یا بخشور و یا مجرد و نحو می باشد
پس این سبب که رئیس حکام است که منحصراً
علم و ادراک و معرفت را در تمام صور معلوماً
در قوه عاقله بعد از اثبات نفس مجرد و اثبات
آنکه نفس مجرد اصل است و اصل بسیط می باشد
و در ترکیب نیست و بعد از آنکه ابطال کرده
اتحاد عاقله معقول را و فساد کتابه زوفاً
درین باب بلکه بدان مطلق اتحاد کرده ادعا
وده که ظاهرش از اینها که هر چه بر که تعقل کند

ذاتیت موجوده که تفکر یافته در وجهی عاقل
تقریبی در شیئی دیگر و ارتسام یافته آن جلایاد
عقلیه که معقولات باشند در ذات عاقل تقریر
و ارتسام حال در شیئی دیگر که ذات عاقل محال باشد
و تغییر از معقولات به جلایاد کرده جهت آنکه
صور مطابقه ذات صورت است بینین و جلیه
در لغت خبر بینین است و بجزر اینکه ذات عاقل
اصلا بیطالت و اتحاد عاقل و معقول باطل است
ظاهر میشود انحصار عقل و ادراک عقل در ارتسام
و تقریر صور معقوله در ذات عاقل تقریبی
در شیئی دیگر چنانکه شیخ ریسوادعا کرده و انحصار
عقل و ادراک در وزیر که چنانچه معقول موسی
بیان کرده که علم و ادراک حاصل میشود هم بنفس
ذات عاقل و هم بغیر ذات عاقل از معلولات
او و غیر معلولات او بدون تقریبی در شیئی

دیگر و بدون ارتسام صورت جهت آنکه عاقل
چنانکه محتاج نیست در ادراک ذات خود و لذاته
بصورتی غیر صورت ذات خودش که باو
اوست پس محتاج نیست نیز در ادراک آنچه صادر
میشود از ذات او لذاته بصورتی غیر صورت
آن صادر که بیان صورت آن صورت است چنانکه
نمودن نفس خود سیاهی که تفکر میکند چیزی را بصورتی
که تصور میکند و یا استحضار او میکند پس این
صورت صادر میشود از توانا فرد تو و یا بشاکت
غیر تو که آن صاحب صورت باشد و با این تفکر
نمیکند این صورت را بغیر خودش بلکه چنانکه
تفکر میکند آن شیئی را با آن صورت همچنان
تفکر میکند آن صورت را بنفس آن صورت
بدون تضاد صورت در حق و بیابا باشد که
مضاعفه و اعتبارات تو که متفاوت باشد بکرات
و بصورت و بصورتی که یک است چنانکه



تو با آنچه صادر میشود از تو بشاکت غیر تو این
 حال باشد پس کان و ظن تو عاقل عاقلی با آنچه
 صادر میشود گفته بدین ملاحظه غیر دو
 در وجهی حاصل بود و کان مکن که بودن تو
 حاصل صورت شرط است در عقل تو آن صورت
 جهت آنکه تو عقل ذات خود میکنی یا آنکه تو
 نیستی محل آن صورت بلکه بودن تو محل آن
 صورت شرط است جهت حصول آن صورت
 پس اگر حاصل شود آن صورت بوجه دیگر
 غیر از حلول و تو حاصل خواجی مثل عقل بودن
 معلوم در تو و معلوم است که حصول شی از برای
 ذاتش در نتیجه حصول است از برای تو و خود
 کمتر و بیشتر از حصول شی از برای تو نیست
 پس درین هنگام معلولات ذاتیه عاقلی
 عقل الفاعله حاصل است از برای او بدون
 حلول در او پس او عاقل الفاعله است بدون آنکه



الها حال و حلول کرده باشند و بنا برین
 جناب اقدس عاقل ذات خود است بدون
 تغایر میان ذات او و میان تعقل او و ذات
 خود را در وجود مکر در اعتبار معتبر و معلوم
 که تعقل او و ذات خود را و ذات خود شئی
 و اصل ندارد وجود بدون تغایر پس محکوم به
 خواص بود نیز که معلولین یعنی معلول او و تعقل
 ذات اقدس او را شئی و اصل باشند و وجود
 بدون تغایری که اقتضا کند که اصلها سبب
 جناب اقدس باشد و شافیست بر او باشد
 و چنانکه محکوم به است که تغایر در عاقل
 تعقل است محکوم به خواص بود در معلولین
 پس درین محلی درین هنگام وجود معلولات
 نفس تعقل جناب اقدس است او را بدون
 حتما بصورت متناهی که حلول کند در ذات



نویس و هرگاه جواهر عقلیه تعقل میکنند آنچه را که
معلومات ایشان نیست بحصول صور آنها در آن
جواهر و آن جواهر تعقل ذات اقدس نیز میکنند
و هیچ موجودی نیست که معلول ذات اقدس نباشد
پس جمیع صور موجودات کلیه و جزئییه بران
توحید که در وجودات حاصل است در آن جواهر
عقلیه و جناب اقدس تعقل میکنند و این جواهر را
باین صور حاصله در آنها نه بصورت دیگر بلکه بهین
بین جواهر و بعضی این صور و همچنین جمیع آنچه
در وجودات یافت میشود که در وجودات
پس درین هنگام غایب ذات از جناب
قدس بشمال ذره برود و در آن عالم که بهین
شاه لایق می آید که حکم کرده اند حقیقت علم را
قمار تمام صوره و تجویز علم بحضور خواه بآن
اقل خواه بغیر او نگرفته اند و تحقیق بر دلج

ایستعانی و مفاسد که درین تحقیق لازم می آید
که مذکور شد و چون معلوم شد از آنچه مذکور شد
حقیقت علم و آنکه انحصار ندارد در حصول صور
بلکه باقسام و بحضور هر دو میسایه ظاهر شد
که علم باقسام مستفاده و طرق متعده می باشد
اول علم جواهر عقلیه که علم معقول مجرد که در ^{حائز}
باشد و نفوس مجردة فکلیه و عنصریه بذات
خود که علم حضوریت و بنفس ذات خود ^{خود}
تجد ذات خود بدون صورت و تافه علم ایشان
دوم معلولات ذات اقدس که با علم حضوریت
زیر آید این صوری جنبه حاضرند نزد ایشان
نه بصورت دیگر غیر خود و ثالث علم ایشانست
بمعلومات ذات اقدس که علم حصولیت و ارتقایست
و باقسام صور معلولات و صور ذات متبنا
یقینست در ایشان و در واجب الوجود لایق

قسم اول علم اوست بذات اقدس خود بکنه ذات
و با آنچه مقتضای ذات اوست لذاته که خیر محض
و خیر محض است که علم حضوریت و این علم
مخصوص جناب اقدس است و برین معنی وارد
شده لا احصی ثلثه علیک وانت کما اثنیت علی
نفسک و ظاهر است که علم آن ذات بکنه ذات
علم است اجمالاً بجمع مقتضیات آن ذات که مجموع
عالم امکان موجود باشد که نظام اعلی است و
مقتضای ذات اوست و بنابراین بابت عالم
الاحتمال زیرا که تخلف مقتضی از مقتضی جایز
نیست لکن گذشت که تخلف و خلوت است
او بعوم و اقی از راه عدم قابلیت عالم امکان
موازیت را زیرا که امکان و معلولیت محال است
بدون سبق عدم و اقی غیر متکسر بر وجود
مکون معلول و بدون او وجود او جایز نیست

و این

این علم اجمالی جناب اقدس است بجمع ذات
عالم امکان بحيث لا یشد بمقتضای آیه لا یغرب
عنه شقال ذرة فی السموات ولا فی الارض این
علم ولیکن اجمالاً و سابقاً است بر ایجاد کل ماسوی
الله و ترشح کرده جمیع وجودات این عالم که خیر است
از ذات خیر او که مقتضی خیر است موافق آنکه بیده
الخیر و باین علم سابقاً اشاره شده بآیه اولایم
من خلق و این علم اگر چه اجمالیست نسبت به سایر
اشیاء ماسوای معلول الا قول لیکن تفصیل است فیت
معلول اولی که مرتسم است در و صور ماسوای معلول
اول بکنه تفصیل است نیز نسبت بجهل عالم و نظام
اعلی در بدو ایجاد من حیث الحیة و من حیث
انه ایجاد امر واحد پس جمیع ایجادات ذات
اقدس سبق بعلم تفصیلی خواهد بود و علم
تفصیلی سابق بر جمیع ایجادات حاصل خواهد بود

ک
جناب اقدس را و ثانی علم ذات اقدس اقدس است
معلوم اول و جمیع صور مساوی او که مرتبه درو
مخبر او و جمیع صور نزد جناب اقدس و این
اول مرتبه علم تفصیلی است نسبت به مرتبه اولی
احالی همین ذات و این علم کلیت و زاید
بر ذات است و همچنین سایر مراتب بعد
تابع فعل حدوث و از صفات فعل است و تغییر
و تبدیل در نقص ذات اقدس نیست و لهذا
حاجت او درین علم معلول اول منافی الوهیت
و وجوب وجود ذاتی او نیست چنانکه در اینجا
این محتاج باینست و منافی الوهیت او نیست
و لوح محفوظ و قلم اعلی عبارت ازین معلول
اول است و موافق اخبار عقل است نیز و متناهی
و منافی فزاد و با جمله از جمله روحانی است
و باعتبار آنکه عاقل عالم است اول لوح محفوظ

و قلم

و قلم اعلی گفته اند و باعتبار تجربه عقل گفته اند
و باعتبار غایت قریب روحانی گفته اند و ثانی
علم جناب اقدس است نفوس فلكیه و عنصریه
که کارکنان جناب اقدس اند و در حرکات و در
سایر افعال صامه ازیشان و کارکنان و کار
فرمایان عالم ابدی اند که ملایک و مومنان و جمیع
موجودات سماوی و انقیاد و تصور مرتبه
دریشان بخبر کل نزد جناب اقدس و این
مرتبه دوم تفصیلی است و مرتبه سابق نسبت
با اولی است و تغییر از او بکتاب محو و اثبات
شده بمقتضای حیوانیه سابق و ثبوت و موجبات
در مرتبه تفصیلی لوح محفوظ که اشاره باو
شده بقول و عنده ام الکتاب و چون این دو
مرتبه علم تفصیلی علم کلیت و تابع فعل است
و از صفات فعل است نه از صفات ذات تغییر

و تبدیل دارد و نفیست و بدل و تغییر در موجب
 جهل نیست جهلی که نقص بر موجب وجود ذاتی
 داشته باشد و مع هذا بدانست و در واقع
 تغییر نیست و ظاهر بر آنموده شد و واقع و آنچه
 استاد در بیان بدان فرموده بیانش بدین نحو است
 و این علم جناب اقدس است بصورتی و
 اشخاص نفوس و وحوش و سایر حیوانات
 و بصورتی در ایشان بجنور کل نزدیک است
 اقدس و از بیجهت جناب اقدس بر سایر جمیع
 اطلاع دارد و بر آنچه بر خاطر هر آفریده بگذرد
 اطلاع دارد و عالم السر و الخفیات و بمقامی الصمد
 است و این مرتبه دیگر است از تفصیل و خاص
 علم ذات اقدس است. بعین موجودات خاص
 بنحو مشاهده بصریه که او را میگوید عینی گویند
 و بنحو جزئی مدبطریق کلی میاشد و دویست

عینه

عینه نیز گویند که هر موجود بنحوی که مرتب است
 معلوم جناب اقدس است زیرا که هر موجودی
 با بجا و جناب اقدس حاضر است نزد او و وجود
 او حضور او است و حضور او معلومیت او است
 و او را سبقت حضور و تمام وجود است حاضر است
 و معلوم است باین نحو علم جزئی و شهود عینی
 و بفناء او این علم زایل است و باغداد دیگر معلوم
 است و این علم است که حکام اشارت می آورده اند
 و بدینجهت تکفیر ایشان میکنند و جهل نفی
 ایشان منحصر دانستن ایشانست علم را در ارتقا
 صورت و نفی علم بنحو حضور و بنحوشهود عینی
 و جهل تکفیر آنست که نفی شهود عینی و بنحو
 جزئی منافیت با ظواهر قرآن مجید و با وقایع
 و اخبار وارد در شریعت غرأ و چون از جمله
 انکار سرود تیات دیده و انکار صریح ما جانانه

نیست قطعا پس با و تکفیر حکما اسلام کردن مشکلی
 و ظاهر مثل این بیان که جناب اقدس را معلوم
 تفصیلیه غیر کمالیه حادثه میباشد و آنچه علم
 کمالیت علم اجمالی عین ذات و هرگاه در علم
 اجمالی و از آنجمله خلقت ایشان و بنی آدم باشد
 مختار در افعال خود و منوط بودن افعال ایشان
 باشد با ارادات حادثه ایشان و جاری شدن
 افعال حادثه ایشان بر وفق اراده حادثه
 ایشان بر سبیل اختیار نه بر سبیل جبر و محتمل
 وقوع طرفین باشد مثل آنکه با صلوة رحم عمر
 سی سال باشد و با قطع صلوة رحم سه سال پس
 بنا برین موافق بتبدیل اراده حادثه عین بتبدیل
 و تغییر اراده حادثه لکن خواهد شد با علم
 تغییر در علم اجمالی کمالی اندکی و جمل منافی الوهیت
 لازم نمی آید و اگر علم اجمالی انطی کمال عین علم

تفصیلی

تفصیلی هر جزئی شخصی خارجی بود و جمل لازم
 می آید جمل منافی الوهیت و معلوم شد که چنین
 نیست و لا یغیر بحسب شقال ذره احوالا لا تفصیلا
 در علم اجمالی و تفصیلا است در علم تفصیلی و
 شیهه عامه مخالفین در نفی بدوا و شیهه عوام
 با آنکه می خوردن من حق ذاتی میلانست
 کرمی بخورم علم خدا جمل بود ناشی از نیست که علم
 تفصیلی را از خدا دانسته اند و فرق میان تفصیلی
 و اجمالی و ازلی و حادث تکرره اند و شیهه شده
 است و نفی بد کرده اند و انکار الوهیت و احتیاج
 او در تغییر و تبدیل کرده اند و بداندته مغلوله
 گفته اند تقالی عنه علوا کبریا و ظاهر است که کلام
 مثبت از لایه عین ذات که مقتضای ذات
 باشد تفصیلی باشد هر جزئی جزئی مخصوص
 نه بعنوان جمله احوال جمله نظام اعلی احوالا
 و همچنین نیز علم ازلی اجمالی لازم آید سلب

الوحيه واختيار جناب اقدس درين عالم و بطلان
 بيقول الله ما يشاء ويحكم ويختار وله الخيرة في كل
 ويحيوا لله ما يشاء ويثبت وغير ذلك از نصوص
 كثره ويدر الله مغلوطه جواهر بود و هذا و
 شده اقرار ببدان في خلق انرا است و بنحايي
 نمي شود تا اقرار كنند ببدان و شيت و سجود و غيوت
 و طاعت و وارد شده كه خدای عز وجل خبر داد
 حضرت رسول را با آنچه در دنيا واقع ميشود
 از انبیا و انبياء و خبر داد او را با آنچه محكوم بود
 و حتمي بود و استنكر و بر و ما سواي حتمي را و
 وارد شده كه خدای را و علم است علي كه مكنون
 و مخزون است و نمي دانوا را مگر خدای عز وجل
 و از و واقع ميشود بدان و علي است كه تعليم كرده
 او را ببلنگه و رسل و انبياء خود و ما سيل انهم او را
 و علي كه ببلنگه و رسل تعليم كرده البته واقع ميشود
 و تكذيب نفس خود و ملائكه و رسل خود نمي كنند

و ان ذلك

وحيات

و از ان علي كه مكنون و مخزون است نزد خودش
 مقدم ميشود آنچه را خواهد و مؤخر ميشود
 آنچه را خواهد پس صريح شد كه بدان هر مرتبه
 احوال واقع ميشود يا اعتبار احوال او و تغيير او
 در هر مرتبه تفصيلي است و وجود او در هر مرتبه احوال
 احوال است و خبري كه وارد شده با سر بنهي
 كه بگويد ببلان ملك كه تو خواهي مرد و بعد از دعا
 و نضره او امر شد كه بگويا و بجايا او چند سال
 ديگر دنيا را نبيناينكه چگونه نفقيض گفته خود
 بگويم و وحي يا و مثلن كه انما انت عبد ما سور
 انافي عدم تغيير علم ملق با نبياينست زيرا كه اين
 القاء امر بود ندا القاء علم و هو الله مالك الملك
 تملك الملك من يشاء وينزع الملك من يشاء و تعز
 من يشاء و تنزل من يشاء ببدان الخيره
 كذا علويه است در باب قضا و قدر

عنه

مكرر

عنه

در اخبار وارد است که واقع میشود نزد زمین
و نه در آسمان چنانکه الایهت خلقت بشیة و
اناده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل پس
اگر کسی را گمان باشد که خدا در است بر نقص و احادیث
کافراست و امیر المؤمنین فرموده در شیخ سائل
از سیر بقتال اهل شام که آیا بقضا و قدر خدا بود
یا نه که بی یا شیخ نه ببلند بر تسلیم و نه بر پی
مردم فرد رفتند الایهت قضای از خدا و قدر پس
شیخ گفت در جواب که پس احتساب و طلب کنیم
رنج خود را از خدا و آنحضرت در جواب فرمود
که بگویند یا شیخ پس بخدا قسم که عظیم کرد این و خدا
از برای شما اجر را در سیر شما در حال دقت و در
مقام شما در انجا و در بازگشت شما از انجا و نیز
در هیچ حالتی از حالات خود مکره و نه بسوی
او مضطر و مجبور شیخ گفت چگونه مکره و مضطر

و مجبور

و مجبور نیستیم و حال آنکه خدا و قدر بود
و شکی نیست و منصرف ما پس فرمود آنحضرت در
جواب که آیا تو گمان کرده قضا را از من و قدر را
حتی اگر چنین می بود هر آینه باطل بود و ثواب و
عقاب و امر و نفی و جبر از خدا و ساقط بود
و علو و عید پس نبود ملائمتی بر من و ثواب را
و نه محذرتی بر من را و هر آینه من با او بود
یا احسان از من و هر آینه محسن او بود و بقدر
از من و ثواب این مقاله اخوان عبد الله اوقات و
خدا و رحمت و حزن شیطان و قدر همه این
است و مجبور این است است خدای عز و جل
تکلیف کرده از روی تخیر و اختیار و نفی از روی
تخلیس و عطا کرده بر عمل قلیل ثواب کثیر و معصیت
او نکرده اند از راه مغلوبیت و مطاع نشود از راه
اگر او خلق بر طاعت و مملکت ملوک نشود از راه

تو بیضی است و باطنش و خلق محو است و در حق نکرده
 و باید که با باطن و بیرون نکرده انبیا و مرسلان
 بشیر و منکر بعثت اینست قلوب جماعت کفار
 و دای بر کفار از عذاب نادیده پس شیخ انشا کرد
 و گفت انشای امام القوی نرجو مطاعته یوم النجاة
 من الرحمن غفرانا او صحت من دینا ما کان
 ملقباً جزایک که بالاحسان احسانا وین
 وار شده در جواب سائل که چگونه است علم
 از خود دانند که علم و شام و اراد و قدر و قضاء
 و اضی پس امضا کرد آنچه قضا کرده و قضا کرد
 آنچه تقدیر کرده و تقدیر کرد و آنچه اراده کرده
 پس بعلوم است و اراده او واقع شد و بار
 او تقدیر شد و تقدیر بر قضا قضا شد و بقضا
 او امضا شد و علم مقدم است بر شیت و شیت
 ثانیت و اراده ثالث و تقدیر واقع است بر قضا

بسم الله الرحمن الرحیم

علت نامه است و تابع اوست اذن خدا در
 اغاضه وجود بران فعل زیرا که هر فعل که از
 عبودیت می شود با اراده او خیر و شر
 طاعة و معصية نا اذن خدا که اراده نماید
 اراده عبادت نشود آن فعل واقع و وجود
 پذیر از خدا می شود زیرا که اگر بدوند او بشود
 پس در ملک خدا واقع چیزی که خدا نخواهد
 و لازمه آن غلبه هر فاسق و عاصی و اذاف
 بر خدا و اینست معنی و لم یغص مغلوبه و کلام
 ابرار المؤمنین و لیکن این اراده تابعه مؤثر
 و جزا خیر علت نامه فعل نیست چنانکه اشهریه
 میگویند که او جزا خیر و مؤثر تام و اراده
 عبد متعارف محض و تابع محض است زیرا که این
 ظاهر البطلان و مکابره محض است جهله آنکه
 بدیهه حاکم است که اراده عبد مفاد وقوع

فصل است و دیگر آنکه ثواب و عقاب عبد بر فعل
 که عبد و اراده او را در و دخلی نباشد ظلم
 محض و قبیح است و بر خلاف روایت و اینست
 معنی امر بین امر بین که وارد شده لا جبر
 ولا تفویض و لکن امر بین امر بین و وارد شده
 ولم یعص خلوا و لم یطع مکمل آنکه عبد
 بجبر و اکراه و طرد استحقاق ثواب و عقاب است
 ثانی آنکه چنانکه علم الهی را مراتب متعدده مرتبه
 باحواله تفصیل است و آخر مراتب عین معنی ذات
 خارج است همچنین حکم الهی را مراتب متعدده
 مرتبه بر وفق مراتب علم است پس علم احواله
 عین ذات با او است مشتمله از لیه احوالیه
 عین ذات که عبارت از اقتضای ذات است
 نظام اعلی را من حیثاته واحد و مختلف نظام
 اعلی از و مختلف عدم علی از عدم در زمان و حلقه

از راه نقص اقتضاییت بلکه از راه عدم قبول
 قابلیت که علة او امکان و معلولیت است و این
 اقتضای مشتمله از لیه الهیه است اما با احواله
 نه بتفصیل تا تغییر او موجب جهل شود و مشتمل
 بدیاد باشد و این اقتضای مشتمله اگر چه عین علم
 اما با اعتبار مختلف است از حیثی علم است
 و از حیثی مشتمل است که از قبیل حکم است و همچنین
 سایر مراتب آنیه از اراده و قدر و قضا و امضا
 و باین اعتبار و محقق طوسی قضا و قدر را تغییر
 بیک کرده و گفته قضا و قدر بمعنی علم و امر لازم
 نیست که متوجبر و نفاختیار باشد و حقیقت
 که لازم نیست و نفاختیار نمیکند و موجب
 جبر نیست هر چند حکم باشد زیرا که حکم بر سبیل
 احواله است هم مشتمله و هم اراده و هم قدر و هم
 قضا و حکم بر سبیل تفصیل که در تغییر و بدیاد

و محو و اثبات در و نرو و امضا است که عبارت
از عین وجود در خارج است چنانکه در خبر
اخیر مفصل گذشت ثالث آنکه برهان قاطع
بقیاسی شرطی استثنائی لازم است که قضا و قدر
اسلام نیست و مرتب بر اراده عبد است
و بر وفق تغییر ارادات عبد تغییر میشود و بدلا
واقع میشود جهت آنکه اجمال در و است تفصیل
صرف نیست و تغییر او موجب جهل نیست و امر
حادث و صفات فعل است و تغییر در و نقص
و قصور ندارد و تقریر برهان آنکه اگر قضا
لازم و قدر حتم باشد و عبد اختیار و تغییر
و تبدل او نباشد و بر وفق او اراده تابعه خدا
تغییر نیابد و بدلا نشود هر آینه باطل خواهد بود
ثواب و عقاب و امر و نهی و جزا و خطا و ساقط
خواهد بود معنی و علو و علو و لا اله الا الله نخواهد

بود

بود منزه را و نه محو و محو و محو را و منزه را و
خواهد بود با حسان از محسن و محسن اولی خدا
بود بقوت از منزه و لوازم باطل است پس
معلوم مثل او باطل است اما بیان ملازم پس
بجهت آنکه هرگاه قضا حتم و قدر لازم باشد
و عبد اراده او را در و دخل نباشد اصلا و خدا
ایجاد طاعت و معصیت در و کرده و عبد محض
محل بوده و مطلق فعل از فاعل بوده که خداست
نماز و پس عبد را مطلق دخل در فعل طاعات
و معاصی نخواهد بود الا قبول جبر مثل قبول
شمع نقش خاتم را جبر پس ثواب و عقاب
بر قبول جبر و عبد مترتب نخواهد شد اصلا
و باطل و ساقط خواهد بود و امر و نهی و جزا
اولی خواهد بود با حسان و محسن اولی خواهد
بود بقوت زیرا که طاعات چون حسن دارد

ملج بشی و عقل انسانی را غلبت با و پس چنانچه
تعب و مشقت ندارد عبد در فعل بلکه شغف
و لذت دارد در و پس اولی است بمعنویت
که بشتهای خود کرده و معاصی چون قبح دارد
عبد را غلب باو نیست و غایت تعب و مشقت
میکنند در فعل او پس اولی با حسانت و بطلان
توالتی بر وجه ظاهر است شرعا و مخالف است
با قرآن مجید که جناب اقدس و عذر کرده بر فعل
طاعات ثواب و بر فعل معاصی عقاب را بلکه
بطلان توالتی عقل نیز ظاهر است بنا بر حسن
و قبح عقلی ثابت بر حق و نیز جهت آنکه این
خو جبر محض است و حال آنکه خلایق عتو و جل
تکلف کرده از روی اختیار و مخیر کرده عبد را
سیان طاعت و معصیت و الا تکلیف نحو حد
بود و معنی نخواهد داشت و عطا کرده بر فعل

اللیل

قلیل ثواب کثیر و مع هذا معاصی او نشده اند در حقیقت
که او مغلوب باشد و عاجز باشد از منع ایشان
از عصیان او بلکه قادر است بر منع ایشان
چنانکه خشک کرده دست مکرر که دراز کرد
بجانب ساره بدعا خلیل الرحمن و لیکن چون
منافی تکلیفات که منوط با اختیار ایشان است
اذن میل حد و اراده میکند با اراده تابعه
اراده عبد تا فعل واقع میشود جهت مصلحت
تکلیف و همچنین مطاع نشاء با کراه و جبر
خلق بر طاعت و ماکد المملکت و مملکت و سلطنت
و پادشاهت یکی اراده بخیر که تفویض کرده
باشد با و که خواهد بکند بلکه او را مکلف
به تکالیف داشته و او را بر وفق تکلیف نکین
داده بر این منافی نظام اعلی و مصلحت کل نباشد
و از اسواخذ است بگویند و خود در جبر آنچه

انحصار شود مثل آنکه هر عبد موافق است بکلیت
 خود را در آنچه قدرت بر او دارد و تفاوت نیست
 میان سلطان نسبت به ملک خود و میان رئیس
 نسبت بر عاید قریه خود و میان کس خلعت نسبت
 بعیال خود الا بشدت و ضعف و قلت و کثرت
 و زیادت و نقصان و لذا دادن سلطنت از جناب
 اقدس با حلی بداعتی و استبعادی ندارد و مناسبت
 شیه نیست راجع آنکه من عجب جبر و اینکه همه
 چیزها بقضا و قدر خلاست و قضا و قدر را
 بمعنی جبر و حکم لازم از جناب اقدس مفصله اند
 منزه بقدریه این است اند بمعنی اینکه همه
 چیز بقدر و تقدیر خلاست نه بمعنی اینکه بقدر
 خلاست که اشعریه با شکی نه معتزله که قدر
 اند بمعنی اینکه بقدرت عبد است و این منزه
 مجوس است که کبریا و عجم ستاره شمرند و همه

چیزها

چیز استند با وضاع فکلی و استقلالات ارضی
 میان ندر بد و ن جواز تغییر و تبدیل در ^{مطابق}
 جبر و الا صاحب این مذهب ازین است مجوس
 این امت است خاص آنکه آنچه مشهور است میان
 عوام که این امر بقضا و قمت است و اینکه العبد
 پذیر و الله بقدر موافق حق است زیرا که معنی
 او اینست که بر وفق ارادات حادثه از عبد و
 افعال ساخته از و بر وفق تدبیرات و اقدار از و
 قضا و التقی و تقدیر و حکم خدایی واقع میشود و
 بحواله مایشاء و ثبت تغییر و تبدیل بر وفق
 ارادات و افعال عباد ساخته از ایشان مثل صلوة
 رجم و یا قطع او واقع میشود پس بر وفق این
 قضا و قمت واقع خواهد شد و بر وفق
 تدبیر عبد و تقدیر التقی بر طبق او امر متحقق
 خواهد شد پس معلوم شد که قضا و قدر که از تیرا

علم تفصیلی و یا از هر واد و آن مراتب است تغییر
و تبدیل در رویه و در و اسرار و حکم حتم نیست
و غیر علم اجالی و شبیه از لیه اجمالی است که از
صفات کالیه امور و تغییر در احوال جابری نیست و تفصیل
نیست که از صفات فعل باشد و مثل فعل تغییر
و تبدیل در ایشان جایز باشد **کلمه سابعه**
کلمه سلیمانیه است که آیه و استعوا ما تسئلوا الشیاطین
علیک سلیمان است در بیان سحر و اذن که یکی
از امور سبعه است که واقع نمیشود چیزی در
آسمان و زمین و واقع نمیشود مگر باین **حکما**
حضال همگانه بهشت و اراده و قدر و رضا
واذن و کتاب و اجل پس اگر کسی بکان کند که **قوا**
است بر نقص و احادیث فراست و غیر این **کنا**
کند پس دروغ گفته برخلاف یار و کرده برخلاف
عز و جل و آیه و ارد شده که و استعوا ما تسئلوا الشیاطین

علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین
کفر و اعلیون الناس البحر و ما انزل علی الملکین
ببابل هاروت و ماروت و ما یعلان من
اصح حق یقولوا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلو
منها ما یفرقون به بین المرأه و زوجہ و ما حد
بضارین به من احد الا باذن الله و یقلون
ما یضرم ولا یفهم یعنی یصور پس پشت انداختند
توریه و کتاب خدارا و پیروی کردند که کتب سحر
و شعوذه را که شیاطین با ستراق سم چیزی
چند را با آنچه شنیده بودند از القار بکهنه کرده
بودند و کهنه تدوین و جمع کرده و کتابها
ساخته در عهد پادشاهت و ملکیت حضرت
سلیمان و نسبت با و داده که این علم سلیمان است
و سلطنت او تسخیر انور و حاجن و باد او باین
علم است و ساحر است و لیکن سلیمان کا مروز ساحر

نمود و لیکن شیاطین کافر بودند و تعلیم سحر
مخلوق میکردند و پیروی کردند آنچه نازل شده
بود و ملک که هاروت و ماروت باشند
همان خوابید و ایشان تعلیم سحر نکردند با حد
تا نگویند که ما جهت فتنه و آزمایش و امتحان
خلق تعلیم سحر میکنیم شاید جاهل و کفار در میان
در روز شنبه تا امتحان کنیم خلق را که سحر را
کرد و معذب خواهد شد و که احتیاز و دوری
خواهد کرد و شاب خواهد شد مثل فرط الو
پس تعلیم گرفتند از ایشان چیزی چند که باو
تفریق میکردند میان مرد و زن او و نبودند
ضرر رساننده بآن سحر با حدی مگر باذن
خدا و تعلیم میکردند چیزی چند که ضرر میکرد
بایشان صاحب کشاف معتزلی گفته که علم سحر
که میباشد سبب تفریق میان زوجین از جمله

و میوه مثل نفت در عقد و مثل اینها از جمله
چیزهای است که احداث میکند خداوند بعضی
و سوز و خلاف و عداوت جهت امتحان
از جناب خود ندانند که سحر را اثر است فتنه
بدلیل قول خدا و ما هم بشاریم به من احد
الا باذن الله جهت آنکه بسیار است که احداث
کند خداوند او فعلی از افعال خود را و بسیار
که احداث نکند و علامه تفتازانی در کفا
کشاف گفته که این کلام اشاره بآنست که سحر
حقیقت ندارد و محض تمویه و تخیل است
مثل شعوفه و لیکن بالامر از شعوفه است
و جبهه بر خلاف این گفته اند جهت آنکه
معنی ندارد اثر ال علمی که حقیقت نداشته باشد
و حقیقت حال آنست که درین مقام دو اشتباه
از صاحب کشاف صادر شده یکی در باب

سحر و یکی در باب اذن اما اقل پس بجهت آنکه
سحر را حقیقت هست چنانکه اعتقاد جمعی است
بدلایل متعدده اولایه قلاعود برب الفلق
من شرم خلق المقله ومن شر النفاثات
فی العقاد صریح نسبت داده شده در و شر
بنفث و عقاد که یک نوع از سحر است و صریح
است که او را اثرش میباشد و هرگاه او را اثر
شرباشد چگونه حقیقت نداشته باشد و
تخص تخیل و تمویه باشد ثانی قوله تعالی فقلوا
نعم ما میفرقون به بین المرء و وجهه بیا
سینه صریح در آنکه آن عمل سحر بفرق است
بیان شود و نیز او را امری حقیقت چگونه
سبب فعل تفریق میتواند شد و غیر ذلک از
دلایل وایه سحر عین القیاس و استر حیر
دلالت بر عدم حقیقت داشتن او نمیکند

وایه

وایه

در ملک سحر خاصی که سحر سحره فرعون باشد هر
تویق و تخیل باشد لازم نمی آید که هر سحری و مطلق
سحر چنین باشد و اما شبهه او در اذن پس
بجای آنست که اراده الهی در افعال الهی اراده
حتمی است و جز اخیر علة تامه فعل است
خواه اراده اجمالیه ازلیه و خواه اراده
محدوده حادثه و اما اراده الهی در افعال
عباد مختارین پس بجای اذن است زیرا که فعل
مستلزم اراده عباد واقع میشود و الاجبار
بود و تکلیف و اختیار با اراده عباد مختار
بود و باطل خواهد بود ثواب و عقاب و اسر
و قی و غیره لیکن خدا اراده نیز میکند زیرا
که اگر اراده نکند و افاضه وجود نکند بار او
خود خلاف مصلحت تکلیف خواهد بود و لازم
آید که در ملک او چیزی واقع شود بدون

اذن اولیکن این اراده تابعه اراده عبد است
جمله مصلحت تکلیف بنویس با اختیار و اذن خدا
باین معنی است نه بخوی صاحب کشف فی سوره
و مع هذا ان فی مذهب ای نیز هست که قابل با اختیار
در افعال عباد موافق سایر مغزله نه بجزیر موافق
اشعریه و الحایه من الله سبحانه **کلمه قافیه**
کلمه اسمعیه است باهام الحیه حقیر در حال
وجع و مرضی که عارض شد و اسیر حیات از خود
کرده فکر سفر آخرت غالب شد و دیگر علاقه
و ملک در دینا و عالم جمعی تا مل در حال
اخروی و مراتب آن عالم و وعده ها جناب
اقدس از خود مقصودات و علل آن بخلا که کما
شود که در مشورند و سایر لذات و نعمت بنان
و آیه کریمه و ما اوتیم من العلم الا قلیلا و آیات
مشاهدات قرآن مجید که هم آنها در طوق فهم

بنی آدم نیست و لعل اسلام از امت رسول مختار
و سئل ابرار بنی سائل الفهم و ازان سرور بنکرده اند
و ان نیز از سرورده بخاطر خلیان کر و بخاطر نیز
خلیان کرد که افکار طوایف بنی آدم از علماء اعلام
و حکماء ذوی الاحترام و فلاسفه یونان
و اشرقیان ایران و ارباب کشف و ریاضات
و صوفیه صلحیات حالات جمیع مشرب
با و هلم و خیالات قوار و غلط کار و آلوده
بر رسوم و عادات و حسن ظن با کابر سوابق
و آباء سوالی هر چند صوفی باشد بقول چنان
اقدس که او لو کان آبا هم لا یقولون شیئا و
لا یشرعون و نقص علم بنی آدم ظاهر است و علم
استاد بر افکار ایشان در جنب کلام بلکه غلام
که فهم قرآن مجید و مراد الله ابو از و معلوم بعلم
بنی آدم نیست الا بوحی و آنچه در تفسیر و تفسیر

در سایر نفسا سیر گفتند مجرد ظنون و احتمالات
که بجو او هوس و فهم خود گفتند و بقدر عقل
ناقص خود با اعتقاد خود افاده کرده اند و چون
عقول بشر در مرتبه نقص و نارسایی بوده حتی
مصلح خود و در منافع اخروی که باعث حیات
ابدی و سعادت نشاء اخروی بایشانست
چنانکه ناطقات با و نصوص قرآنی بنا بر آن
دربانی که مرتبه موجودیت بقدر استعداد
و قابلیت آن موجود باضافات کمالات از بند
و ایجاد او تا انتماء و وصول او بغایه سعادات
که قابلیت داشته باشد که مضمون و قابلیت
است باینجهت جناب اقدس از باب رحمة
کامله ارسال رسل و انزال کتب کرده و اوضح و
ابسط که تفصیل هر شیئی از عقاید و عبادات
عقلی را آنچه اعتقاد باید کرد و آن معارف ربانی

و سایر

و سایر عقاید عقلی و عبادات بدنی و مالی در و
موجود است و آنچه محتاج ببیانست رسول
تقلید و سبیل کونین بیان کرده و او سیار او
ضبط فرموده اند و در اخبار ائمه علیهم السلام آنچه
بقدر فهم و علم ایشان ضبط شده و وارد
شده بکرات که آنچه خارج از فهم شما باشد
باید ادرایت کنید و تصدیق کنید و انکسار
نکنید و قایل شوید که حقیقت و لیکن خارج
است از فهم ما و این صریح است که افکار و عقلا
بنی آدم ناقص است و نارساست و اعتماد مطلق
بر اعتقادات ناشیه از مجرد فکر و عقل ایشانست
نیت ما دام که موافق قرآن مجید و اخبار رسول
کریم و ائمه آخرین از و نباشد بنصوص صریح نه
بتاویلات باطله و خیالات فاسده و آنچه
مخالف باشد ناشی از نقص فکر و نارسایی

عقل بشریت و در آن حالت دست ازین دنیا
بکشند چنین نمود باین حقیق که غیر شیخ شریعت
نمود عقاید و در اعمال و عبادات و تسلیم او
و آنچه بمقتل درست بجهت نیاید از عان او کرد
و تصدیق حقیقت او کردن و اقرار کردن بنا
رسالی عقل خود دیگر طریق نیجاة و رستگاری
و سعادت نیست و حقیق را معلوم شد بعد از
هشتاد و دو سال که شعرش و آن ملا جلالت
دوانی که هفتاد و دو سال علم حاصل کرده معلوم
شد که هیچ معلوم نشد و موافق شعرش بر رضی
آریتمانی که حیف که اوقات ما تمام میباشد
غم که نمایه صرف چون و چرا شد ما حاصل
خود نداشت غیر نداشت حیف ز عمری که
صرف مفرقتا شد اوقات که این حقیق را بدو
صفتون چهارده سالگی تلحال صرف تتبع کتب

مشایخ

مشایخ صوفیه از شرح فصوص الحکم داود قیصری
و ملا عبدالرزاق کاشانی صاحب تاویلات و رسائل
شیخ صدرالدین قونوی و غیره صامع الاثر
و تخصی و صرف و رسائل قدما و حکماء فلاسفه
و اسلاطین از انقلا و چارسطو و رسائل
فارابی و شیخ و غیره و صرف تنقیح و تحقیق
شفا و اشارات و سایر کتب عقلیه متاخرین
از حاشیه قدیم و غیره و تنقیح و تدقیق آنجا
که محض قبل و قال است و عرض وقت طبع و فکر
و اظهار زیادتى فضل است بر فضل سابق
سلم خلق و یا معاصرین مسلم نزد جلاله و رحمة
و حاصل بوده و فرجاة و سعادت و تضييع
عمر و مالا یعنی بوده و بی فایده بوده و راه
سعادت و نجات منحصر بوده در تسلیم امر خلا
و رسول و تفکر در قرآن و سنت بمقتل فطیم

و آنچه فکر و عقل او نرسد تسلیم کند و انکار نکند
 و حواله بنابر سایر عقل و فکر خود کند و موافقت
 بر عبادات کند و مدار است اذکار کند و آنچه خدا
 از یاد خوا و ذکر نباشد در هر کاری و در هر وقت
 و ترک مالایینی و پیروی کوفی بکند و همیشه در
 یاد خدا باشد و محبت و تیار از دل بدر کند
 از مال و جاه و زن و فرزندی و غیره هر چند
 داشته باشد اما محبت نداشته باشد و انی
 بخدا را شیوه و شعار خود کند و توفیق در جمیع
 کارها از جناب اقدس بکند چنانکه سیدنا ^{صلی الله علیه و آله}
 میفرماید که وفقی اذا شککت علی الامور لا
 هدایا و اذا تبایفت الاعمال لا زکاء و از تناسل
 الملل لا علاها زیرا که هدایت نبی است مگر از
 جناب اقدس و مگر توسل بدرگاه احدیت
 او چنانکه وارد شده در اخبار الهدایه من الله

رضاحال

پس

پس باید قرآن مجید را معیار ساخت و تا ملوک و تفکر
 در کرد و و اسرو نواحی او را عمل کند و تأکیدات
 او را در باب عبادات و طاعات و اذکار
 و توجه بدرگاه قاضی الحاجات را منظور داشته
 همیشه ذکر باشد و در کاری و عملی و هر حرکت
 و سکونی خدا را منظور داشته آنچه موافق رضای
 او باشد بعمل آورد و خلاف رضای او را ترک
 کند و آنچه را از کتاب و سنت بقبول تصدیق
 کند از عقاید و اعمال و با اعتقاد جازم و یقین
 صادق از عیان کند و آنچه را نفی کند و بقبل او
 نرسد و عقل او عقل عقلا و برخلاف او حکم کند
 تسلیم او کند و عقل خود را متمم سازد و ناقص
 داند و همچنین او را عقل و حکما و سایر علماء
 عاملین با حکام عقلیه و ماورین احکام
 شرعیه را نیز چنین داند زیرا که عقل انسانی

معارف

مطلقاً بنقص و نارسایی و بیاد ذات و در صفت
ذات و سایر معارف ربانی عاجز و نارساست
و لذا وارد شده که اذ وصل الکلام الى الله فاسکوا
و کلام مشهور که البلاء هه اذ الخ لا صحت
وظائف تبرا کلامیت حق و لیکن عقل عقلا و
اعلام و حکما اکرام و علمار فحام و در باب احکام عقلیه
و عقاید فکریه مخالف کتاب و سنت سنیه جمعا
و وظائف ایشان در آن حفاظات تبراست چنانکه
وارد شده در اخبار که ما نیکویم که علم کلام
و طریقه استدلال و معادلات عقلیه و مهارت
انها و قوه بحث و استدلال بدست و لیکن
مخالف قول و رسول و امام باشد باید اطاعت
ایشان کرد و دست از و بر داشت و بالجمله در
معارف ربانی و در عقاید اعتقادی قرآن
و اصول کافی و توحید ابن بابویه و امثال آنها

معیار

معیار ساخت و تجاوز از وجایز نداشت و در
از من خرافات تا ویلات و تحریفات ملاحظه
شیرازی و انانکار و عقاید حکما مخالف او
بر داشت و باطل دانست و در اعمال کلام فقهاء
شرع و اخبار ائمه معصومین صلوات الله علیه
اجمعین را منظور داشت و در اذکار و مواظبات
بر عبادات و توجه دایم کامل قرآن مجید و فرقان
حید و تاکید است جناب اقدس در باب ذکر
و یاد عالم اخروی و قیامت و حشر و درجات
ثواب و درکات عقاب و در اخلاص نیت
و صفاء طوئیت و در جمیع کارها منظور خیر و
صلاح و صلاح خلق الله قرآن مجید را پیش
خادمه عطا کرد و تلاوت بسیار کرد بشرط
تفکر و تأمل و متغیظ بواعظ و نصایح او شد
نه بجز قرارت و بس و دست از تشکیکات حکما

سلام و جاهلیت و متکلمین اسلام از معتزله و اشعری
و غیرهم که باعث شک در عقاید دین قویم و صراط
استقیم میشود و خلل در عقاید شرعی میشود و
برداشت و فتنه در شریعت و فساد شرع که منع
بوده انوار ماریسه کتب فلاسفه و حکما و عقاید
ایشان و اصول مذاهب و قواعد ایشان که از آنها
بازم این منافق عقاید شرعیه اصولیه و فروعیه
و باعث تشکیکات شود و نتیجه شک و شبهه
شود در عقاید دینی و زیرکانه اصول و قواعد
بکثرت مزاولت و اسخ در نفس شود و نتیجه
او مخالفت شرع شود و باعث انکار شرع و
باجای برانگیختن و منجر بکفر شود من حیث لایشرع
چنانکه مشاهده میشود و شده در جماعتی که
مزاولت علوم حکمیه و عقلیه و کتب حکما و فلا
سفه میکنند و رجوع با حادیش اهل بیت در باب

دین و معارف ربانی و مهارت بر آنها نمیکند
و اعتماد بر اصول حکما کرده اند و خلل از مهارت
شرعیات خلل در اعتقاد ایشان هست ملحد
اظهار شرع میکنند و باطن حکم منافقین دارند
اللهم انما نعوذ بک من سوء اعمالنا و نیاتنا
و عقایدنا بخت و آله اجمعین صلوات الله علیه
الذین هم اصحاب الیقین و بالجملة جبر و عاقبه
ناس هرگاه اخلاص کامل و نیات خالص
و با اعتقاد صافی بشریعت عزاء و عقاید شرعیه
و اتمام با اعمال دینی و اذکار الهیه و مواظبت
قرآنیه داشته باشند میتوان گفت که حکم بها
دارند و اقربند بخلاص از حکما که حکم اهل فتنه
نبرند زیرا که فکر جار بشری بعلمت نقص و نارسایی
حکم و قنانه نبرادارد و بالله التوفیق **کلام**
کلام ابن تریابیه است در بیان جبر و قول بر جبریه

و امر بین الامرین و بیان ثواب است که بدین عقل
حاکم است که عینا اراده کار و فعل نکند و تصمیم
اراده خود که انرا اجماع و قهرم لازم که باعث
بر تحریک عضلات و اعضاء او حاصل شود و فعل
از و صادر میشود و امرین اراده بحیثیت
و اختیار دارد زیرا که شک نیست که بیا که بلب
میگردد اختیار دارد که بدین بریزد و یا کم
کند و برین بریزد و این اراده او اراده دیگر
نمیخواهد بلکه باعث و سبب میخواهد که انرا
دلی کویند و چون در عقل و بقی آدم و جهت
جهت تجرد و جهت ربطه بجناب اقل سر و
بروحانیات عالم قدس که موجب خیرات و
عبادات است و جهت تعلق ببدن و بقوا
شهری و غضبی و سبعی و مقتضی شوائب و لذات
که مقتضای هوائی نفس است ازین جهت و بحسب

طینت

طینت و سرشت و خلقت طینات اشخاص
بنحی که تفاوت غیر تنهایی در خیریت و شریت
و در اخلاق خیریه و شریه و در سایر فضائل
مثل تفاوت انواع حیوانات خیریه مثل گوسفند
و اسب و آهو و حیوانات شریه مثل افعی
و عقرب و سباع و طینات خیریه علی اختلاف
مراتبه و رطینت علیین در شرع انور میباشد
و طینات شریه علی اختلاف مراتب و رطینت
مجموعه مینامند و لیکن جمیع این دو صنف
مشترکند و این که جمیع اشخاص ایشانرا عقل
داده که میزبان خیرات و شرور و حسنات
و سیئات است و عقل را تقریر کرده بکتاب
سماوی و تبلیغات انبیا و مرسل مصلحت در
تبلیغات بمخبرات لا تغفل و لا تنهانی که بیان
کامل و انکشاف شامل یافته خیر از شر و شر از



و اینکه خیرات سبب درجات علیا است
 ابدال آباد و شرور سبب درجات جهنم است
 ابدال آباد و اختیار داده در اختیار هر یک
 و اینکه شرور مقتضای هوای نفس است از راه
 جهت تعلق ببدن و بقوای شهویه و غضبیه
 و عقل را معارض او کرده از راه جهت تجرد بعلو
 تقویت عقل بشری و ایش از چنین قوت و
 قدرت داده که اختیار هر دو طرف دارند تا
 هوا و اشتغال بشرور و معاصی و متابعت عقل
 و شرع خدا و اشتغال بخیرات و عبادات پس
 بمقتضای طینت و هوا نفس راغب بشرور
 و معاصی میشوند لیکن اگر امر و فای خدا و شرع
 رسول مصطفی را منظور دارند اختیار دفع مقتضای
 طینت و هوای نفس دارند بیدرغی ظاهره
 و لکن با اختیار و اراده خود از خوی طینت

میرود

میرود پس جبر مطلق و جبر محض حواشی
 طینت نیست زیرا که اختیار شرکاء دارد و
 اختیار و تفویض محض نیست زیرا که خواست
 و مقتضای طینت و هوای نفس فی الجمله جبر
 پس نه جبر محض است و نه تفویض محض است
 بلکه امریت میانه جبر محض و اختیار محض
 زیرا که از جهت اختیار است و از جهت جبر
 بلکه جبریت مشوب و آمیخته با اختیار و
 صریح است درین بیان آنچه از امیرالمؤمنین
 روایت شده درین باب که آنحضرت فرمودند
 بوده در کوفه بعد از انصراف از صفین که ناک
 شیخی دو زانو زد و برابر آن حضرت و گفت
 یا و کدیالیر المؤمنین خبر ده ما را از رفتار
 بر سر اهل شام که این رفتار آیا بقضا و قدر
 خداست یا نه پس فرمود آنحضرت در جواب

برای ایشان بالا نه فتید بپندای و سر از بر نشد
بیان ذره الا بقضا و قدر الهی پس شیخ در جواب
گفت پس ما از تو در خدا طلب کنیم سر در پنج و تب
و شقت خود را یا ایها المؤمنین یعنی هرگاه بقضا
و قدر خلاصت پس مجبوریم و خدا بجز کرده
ما را پس او باید سر زد عنا و تعب ما را بدهد
پس فرمود آنحضرت در جواب شیخ که من گفتم
شویا شیخ که بخدا قسم که هر آینه عظیم و بزرگ
کنایه خلاصه و حل نزد شما را در سر شما
در حالتی که رفتار بود و اید و در اقامت و غرض
تو و مانند در حالتی که مقیم بوده اید و در
رگشتن در حالتی که برگزیده اید و در هیچ حال
در حالات مکرره و مجبور نبوده اید و بسوی
و مضطر نبوده اید پس شیخ گفت در جواب
چگونه نبوده ایم در شیئی از حالات خود

مکره و مجبور چگونه بسوی او مضطر نبوده ایم
و حال آنکه بقضا و قدر بوده سیر و منقلب و
منصرف ما پس فرمود آنحضرت در جواب
آیا تو را گمان است که حق قضایت حکم و قضا
و قدر است لازم و ضروری اگر چنین میبود
هر آینه باطل میبود ثواب و عقاب و امر و نهی
و نذر از خدا و ساقط میبود معنی و عذر و عیب
و هر آینه نخواهد بود ملائقی از برای ملامتی
و گناه کاری و نه محذوقی از برای محنی و تنبی
کاری و هر آینه مذنب او را نخواهد بود با
از محسن و هر آینه محسن او را نخواهد بود بمعقوب
از مذنب این نحو محسن جبر سخن و مقاله
جماعت عبده او ثبات است و بی پرستان و مقاله
خدا در حق و حزب و گروه شیطان است
و مقاله و گفتگوی قدریه این است و مجوس

این است است بدستی که خدای عزوجل تکلیف
کرده خلق را بر سبیل تحبیر و ایشانرا بخت است
و حق کرده بر سبیل تجزیر و ایشانرا خدای فرمود
از مخالفت چون اختیار دارند و عطا کرده
بر عمل قلیل ثواب کثیر و عصیان او نکرده اند
از راه اینکه او را مغلوب کرده باشند و مطاع
نشده از راه اینکه مکره و مجبور باشند بر اطاعت
و تسلیم نکرده بایشان در حالتی که تقویض
کرده باشد بایشان امور را بلکه تا اجازه نکند
تا ایشانرا از او حزم خلق امری را و امضا
نکند بازاده تا بعهده آن امر واقع نمیشود و خلق
نکرده سموات و ارض و ما بینهما و از میرکات
و سوا لید از آباء علوی و امهات سفلی و باطل
و بی فایده و سبوح نکرده انبیاء را بمشربت
مطیعان و منکر بمقاب عاصیان بعث

این

آیت کما تجمعت کفره و وای بر جماعت کفره
از آتش جهنم پراشا کرد شیخ و گفت اینست
انت الامام الذی نرجو مطاعته يوم النجاة
من الرحمن غفرانا و صحت من دیننا ما ک
مطلبی جزا که ربک بالاحسان احسانا و ازین
روایت مستفاد شد چند امر اول آنکه اولاد
صریح شده نفی جبر محض که شیخ استنباط کرده
بود چنانکه مذهب اشعریه و عامه سنی
الحالات و ایشانرا قدریه این است
این است تفسیر از جملات آنکه هر چه را بقدر
و قضا میدادند و قدر را اسرار و حکم میدادند
و قضا و قدر را ندانسته اند که از سر آیت علم
و علم علت نیست بلکه تابع معلوم است چنانکه
گفته اند علم از علت اشیا بود و نرد علت
و علت جمل بود و ویم آنکه صریح است در اختیار

عبد در فعل خود و تکلیف او باعتبار اختیار او
در فعل و ترک و باعتبار اختیاری که با و داده شده
تکلیف کرده او را و ثواب داده بر طاعت و عقاب
میکند بر معصیت و الا که اگر اختیار نداشته بود
هم باطل بود و ارسال رسول و بشاعت و انذار
ایشان همه عبث و لغو بود و آنچه در قرآن
نیز ازین و تیره همه خلاف واقع و خلاف
حق و تکذیب کتاب الله نیز لایم خواهد
آمد و صریح است در اینکه هر چند فعل یا راده
عبد واقع میشود و جزو اخیر علت تامه
فعل اراده عبد است لیکن اراده الله تابعه
اراده عبد نیز تا واقع نشود فعل واقع نمیشود
و لهذا حضرت فرموده که علم بیکه مقوضا
و این اراده تابعه جهت آنست که اگر نباشد
لازم می آید که در ملک خدا امری واقع شود

بدون

بدون رضا و علم و رخصت و اذن او این
ساقی خلوندی است و نیز اگر این اراده که بعد
واقع نشود فعل واقع نخواهد شد و اختیار عبد
بی فایده خواهد بود و تکلیف عبد که منوط
با اختیار است باطل خواهد بود زیرا که هرگاه
اختیار در فعل و ترک نباشد باطل و مجبور
باشد بر یکی دیگر معنی ندارد که اگر این کار را میکنی
ثواب میدهم و اگر نمیکنی عقاب میکنم زیرا که
اختیاری ندارد در هر دو و مثلاً بنگار بام
افتاده را گوئی که اگر پایین نیروی ترا معنی میکنم
صورت عقلی ندارد لیکن آنچه فرموده است
حضرت که ولم یخلق السموات والارض وما
بینهما باطلا یا دمیلهذا آنچه محقق طوسی گفته
که نسبت بمبادی عالییه جبر است و نسبت بآراء
و اختیار عبد تفویض و اختیار و تفصیل این

اجمال آنست که جناب اقدس الهی محض خیر و خیر
محض است و بمقتضای خیریت ذاتی اقتضا کرده
که عالم امکان نیست بوده در واقع و در ظرف
وجود و حتی دهر او را بعد از نبی و واقعی
نه محض اعتبار نظر بذات ممکن بدون نبی
واقعی و در ظرف دهر چنانکه قایلین بازیت
میگویند بلکه چنانکه در شرع و ادب شده ^{الله} کان
و لم یکن معه شیء که این عدم واقعی دهری را
مشکلم بسبب تصور فهم زمان موصوم نام
کرده و ندانسته که زمان استلاد غیر قار
است و قبل از ایجاد مطلق صورت ندارد چنانکه
جناب اقدس امر غیر قار نیست که بقاء غیر
قاری از و متفرع شود و بالعکس چون جناب
الهی اراده ایجاد عالم امکان کرد و اعلی نظامی در
ایجاد و این نظام است که نظام اعلی است

و این نظام باین نحو است که باید اول اصول کلیات
و ارکان او را از عقول و روحانیات و از
محمولات و ارض و کواکب از ثوابت و سیار
که اصول عالم جمالی محسوس اند هر یک را بجای
خاص که مقتضا طبیعت و صورت نوعیه او
باشد مثلا هر یک از مرغ و شتر و زحل و
سایر سیارات و ثوابت را خاصیتی و مقتضا
طبیعی که باینان داده دارند مثل سایر حیوانات
و نباتات و حیوانات مثل کدوم و جود حقل
و اقیانوس و اصل السوس و باریان واقعی
و غریب و آب و قیل و انسان صاحب نفس
خیریه و شریه علی اختلاف انواعهم و اصنافهم
و علی اختلاف اشخاص کل نوع و صنف که مقتضا
طبیعی هر یک از و تخلف نمیکند بدون قاسری
و جاری و قاهری مثل سایر افعال طبایع از آن

وآب و غیرها و سموات را متحرک ساخته با کواکب
حرکات مختلف که بسبب اوضاع مختلف حاصل
شده مثل آبی است که بر چرخهای مختلف و هر
وضعی را خاصیتی داده بسبب وضع کواکب نسبت
بیکدیگر مثلا آفتاب بسبب حرکت او و حرکت
یومیه آنکه آنرا اوضاع مختلفه که فصول از آن
پدید حاصل شده که جناب الهی تغییر از وی با دلایل
هر یک از لیل و نهار در هر یک کرده و فرموده
که یوج الليل فی النهار و یوج النهار فی الليل و بسبب
آفرینش این اصول و حرکات مختلفه و اوضاع
متشکله ایشان حوادث عالم سفلی را آفریده
این حوادث از حد و احصا بدر از موانع و ثلث
معدن و نبات و حیوان هر یک را بطبع خاص
که از آن مختلف نمیکند مقتضای اسباب تهوی و طوی
هر امری را منوط بحد و ثروت وضع سماوی ساخته

مناسب

بل و قضا
مناسب بقا و نظام حیوان و انسان بتجدید
ضروریات ایشان سالی قرار داده بیک دور
و فصول از جهت بجهت احداث سایر ضروریات
ایشان سال ببال بحد و الا بقا ایشان انتظام
و استمرار نیافت بجهتی که اگر عاقلی تفکر کند در
خصوصیات و جزئیات این نظام بکمال اولا
حیرت و خواص دارد و با اختیار سبحانک ما
خلقت هذا بالاطلا و ما خلقت السموات و الارض
خواص گفت و بالمجد موافق این نظام خلقت
هر شخصی از اشخاص انسانی موافق خلقی که در
سماوی اقتضا کرده از طینت علویه و سجین
و اقتضای خیر و شر آفریده شده و موافق سایر
جمادات و نباتات و حیوانات مقتضای او
از آن مختلف نمیکند بل و در قاسر و جابر و قاهر
که آمده و اختیار نیست و عقل و تمیزیت که بجهت

افسان و بنی آدم داده شده و این قاسم و جابر است
از مقتضای طبع او است که هوار نفس او است باطن
و مقتضای عقل و تمیز خیر و شر و حسن خیر و قبح
شر مؤید بوحی الهی و مؤید بارسال رسل و انزال
کتاب اختیار خیر و ترک شر که امر الله و این قاسم
مقتضای هواست پس اگر ملا حظۀ طبع که مقتضای
مبادی عالی است بشود با قطع نظر از اراده
و اختیار عبد جبر است مثل سایر افعال طبیعیه
و اگر ملا حظۀ اراده و اختیار عبد بشود ^{فقط}
نظر از ملا حظۀ و مقتضای طبع تفویض و اختیار
محض است و اگر ملا حظۀ هر دو بشود چنانکه
واقع است و در هر مکلف بتکلیف شرعی موجود
است و لهذا کسی که عاقل نباشد و عقول او
بکمال نرسیده باشد که تمیز میان خیر و شر و
قبح و حسن تواند کرد که بلوغ است مکلف

بشر

بشر و موافق واقع امر بین الامرین است
که جبر و تفویض باشد و مثاب و معاقب
میشود بسبب اراده و اختیار قاسم مقتضای
طبع و طبیعت خود و اختیار هوی میکند بر او
امر الله و یا اختیار ما امر الله میکند بر هوی
و مقتضای طبیعت و طبع و قضاء و قیل را از امر
علم الهی است که هیچ معلوم است که واقع و صام
میشود از عبد خواه با اختیار هوی و خواه
با اختیار ما امر الله زیرا که علم ظل موجود ^{جبر} خدا
و لهذا عالم اظلال است عالم المست بر یکم ند علم
است چنانکه این روایت دال بر دست و در
روایات دیگر تصریح با و شده و نیز ظاهر شد
از این بیان که اراده عبد جزو اخیر علت تامه
صلو فعل است از عبد و بآن علت مثاب
و معاقب میشود و نیز مجرد مقارنت چنانکه اشعر

میگویند و اراده الهی اذن اوست در فعل تاجیر
 نشود که منافعی تکلیفات که منوط با اختیار است
 و تا در ملک واقع نشود چیزی بدون اذن او
 تعالی شافع و عز سلطان **کلام عاشور**
 کلام حق پرستان و اختیار خیر ادیان مخفی نمایند
 که حیوان خلایق و بنی آدم حق بت پرستان ^{بلند} قائل
 که خلایق بزرگ هست که خالق سموات و ارض است
 و مع هذا دلیل قاطع بر اثبات صانع قایل است
 زیرا که حوادث عالم سفلی که نیست بوده اند و هست
 و موجود میشوند بعد از عدم ظاهر و هویدا ^{ند}
 و شک و نیست نزد حق ملاحظه متک
 صانع و بلیغه اول عقل است که ترجیحی نباید
 که ترجیح وجود ایشان کرده بر عدم تا موجود
 شوند و نقل کلام در این مرجع میشود و غایت
 آن چنانکه ملاحظه میگویند آن مرجع حرکات

افلاک و اوضاع سماوی و فلكی است و نقل کلام
 در خواهد شد و این اوضاع بسبب این حرکات
 است و این حرکات محرک دارند و یا ندارند
 اگر ندارند و جسم افلاک و یا جرم کوکب با هو
 جسم و جرم حرکت میکند پس هر جسم باید با
 جسم همیشه در حرکت و متحرک باشد و اگر کوکب
 مخصوص جسم سماوی و جرم کوکبی مخصوصه
 الخاص متحرک است که آن خصوصیت در اجسام
 ارضی نیست پس نقل کلام بآن خصوصیت میکنیم
 که آن خصوصیت آیا امر عارض آن جسم است
 و یا امر مباین است و آن امر مباین یا مفارقت
 و یا مقارنه اگر عارض است پس جسم مفروض
 وجود تقدم بر و دارد تقدم معروض بر عارض
 پس نقل کلام میشود در وجود آن جسم که آیا
 بخود موجود است و یا موجودی دارد لکن

چون جم مرکب و ذی اجزاست بخود موجود
نمی تواند بود و البته موجودی دارد و نقل کلام آن
موجود میشود که آیا او موجود بنفس ذات خود
باقطع نظر از غیر و یا در وجود محتاج بنیراست
پس در شتاول واجب الوجود لذاته و صانع عالم
جسمانی سماویات و ارضیات خواهل بود و در
شق ثانی محتاج بوجودی و ممکن خواهد بود
و ممکن بانه ممکن موجود نمیتواند بود
بدونه واجب الوجود لذاته و اگر خصوصیت
میان مفارقت که محرکات آیا واجب الوجود
لذاته است و یا ممکن محتاج بنیر وجود
و حکم و شق سابق خواهد داشت این و شق
نیز و اگر خصوصیت میان مقارنات است مثل
نفوس فلیکجه جرده محرکه افلاک و کواکب و مثل
طبیای که صور نوعیه منشأ آثار و افعال الجسد

و منشأ

و منشأ حرکات طبیعی اجسامند همین نحو طبیای
افلاک و کواکب محرکه یا ایشان باشند پس درین
صورت موجود جم و جرم افلاک و کواکب آیا همین
خصوصیات مقارنند و یا غیر اگر غیر باشد نقل
کلام دران غیر خواهل شد که آیا واجب الوجود
لذاته است بولسطه و یا بلا واسطه و یا ممکن
الوجود و یا لاخیره منتفی بواجب الوجود لذاته
خالق سموات و ارض خواهل شد و اگر موجود جم
و جرم همین خصوصیات اند پس علت خوا
بود و علت میان بالکلیه است باعلول و متا
نمی باشد و مع هذا یا واجب الوجود لذاته است
و یا ممکن و یا لاخیره منتفی بواجب الوجود لذاته
خواه و شرحیه بتطلان دور و تسلسل و حجت
آنکه ممکن فزائده من حیث هو ممکن محالات
وجود او بدونه واجب الوجود لذاته خواه

وخواه غیر متناهی و چون این املاک و کواکب
بر سبیل دوام متحرکند بخیر و احد نه دلیل بخار شود
و نه بر عکس بلکه شب و قمر و غیره دایما بر سطح
و احد متحرکند پس مضطرند و مختار نیستند و
جایبری مضطر یا اختراشی از این برین حرکات و اد
جایز خالق ایشانست و ثابت است که ایشانرا
خالق و صانع است که موجد و ملکک ایشانست
نه در هر کوبند و ما یملکنا الا الله هر چنانکه قول
ملاحظه در هر ریاست و تقریر بر همان اصطلاح
که حضرت صادق علیه السلام فرموده در جواب زینب
مصری است هرگاه او را بفرموده بر لایق محرم رسالت
در باب اثبات صانع این عالم مشاهد و برهان
بر وحدانیت و توحید جناب الهی بنز قیام است
زیر که هرگاه ثابت شد که این عالم را صانع
و خالقیت که واجب الوجود و لذت است یعنی

وجود

موجودیت بنفس ذات خود با قطع نظر از غیر
و وجوب وجود او معنی او اینست که وجودیت
مؤكد یعنی غیر محتاج به غیر پس وجودیت موجود
بنفسه و وجوب وجود او مستقیت به غیر و
او وجود مؤكدا پس وحدت او ظاهر خواص بر
و هرگاه او را دو فرض کنی مایه الاشتراک ذاتی
میان این دو و خواص بود زیرا که ترکیب در ذات
اولا لازم می آید و ترکیب متناهی وجوب ذاتی
و مایه الاشتراک عرضی نیز خواص بود زیرا که این
عرضی یا امر انتزاعیست و یا غیر انتزاعی و انتزاعی
نمی تواند بود زیرا که این ذات مباین من جمیع
الوجود و در انتزاع امر و احد از آن دو که مایه
الاشتراک باشد نمیتوان کرد بدون اشتراک در ذات
زیر که انتزاع بدون منشأ انتزاع محال است و هرگاه
مایه الاشتراک ذاتی نباشد منشأ انتزاع از برای

مابه الاشتراك عرضي انتزاعي نخواهد بود و لکن شیخ
 گفته که اشیاء مختلفه با عیالها و بشخصها مستفقه
 در امر مقوم این برای ایشان لازم و احدی مشترک
 مستلزمات میتوانند بود بنا بر آنست که آن لازم
 مشترک مستلزمات با آن امر مقوم مشترک و لازم
 اعم و نیلش مکرر برای امور مشترک در فانی و اگر
 مابه الاشتراک غیر انتزاعی است یا امر موجود
 در خارج است باز حکم انتزاعی دارد زیرا که مابه
 الاشتراک عرضی نبیاست الا بابه الاشتراک ذاتی
 بآنکه مابه الاشتراک نیت الی واجب وجود
 نیت الا تا که وجود و اسری نیت و ذات وجود
 و اگر چنانچه صوفیه معلومند در تحت ملاحظه
 و زنادقه شکرین صانع و خالق و ذی عالم
 گویند که وجود و احد است و اصل است و
 ماهیات ممکنه اعیان ثابته و عارض وجود

چنانکه

چنانکه گفته اند من و تو عارض ذات وجودیم
 مشکلیا شکاه وجودیم چه ممکن کرد امکان بر
 فشانند بجز واجب دیگر چیزی مانند تا که بی
 اسیر رنگ شد موسی یا موسی در چنگ شد
 چون به پیر نیکی کان داشتی موسی و فرعون
 دارندگشتی و یا آنکه وجود در انتزالات و
 ترقیات است مثل روشنی چراغ که اقرب با و
 اصنوه و ابعاد با و اقل ضوئات و مثل موج و
 از عقول مجرد گرفته میرود تا هیولی که در طرف
 است از ظلمت محض و این دورای هیچ یک نشان
 توحید واجب نیت بلکه قول است بوحده و حُر
 و موجود هر دو بر تقدیر تسلیم زیرا که هرگاه وجود
 اصل باشد و واحد و ماهیات ممکنه که اعیان
 ثابته باشند عوارض مانند کلیم واحد ملون
 با اجزاه او با الوان مختلفه مستبدله که موجود ^{حالی}

بر و مدار و سوسجم بقدر هرگاه عالم بدون
مظهر وجود واجب باشد پس مجموع عالم مشاهد
خدا و واجب الوجود لذاته خواهد بود و واحد
خواهد بود و اما فی اجزاء چنانکه از ایشان منقول
که گفته اند که بضای کافرش در مبعثت است که گفتند
که عیسی تمنا خدات و مفاسد این دو مندرج
بیار است اول آنکه انکار حشر جماعت را با و
مراتب او از حجاب و ثواب و عقاب و در آرد
با بدان و بخت و دوزخ بلکه قیامت رجوع و
جود است باصل خود و مطلقان مظهریت است
و این ترجمه چون معنی دارد و باقی امور
مذکوره در قرآن از احوال عالم اخری جهت بازی
دادن خلقات از برای نظام و اتقان معانی
خلق ترهیب و ترغیب است و الا دیگر تفاوت
نوار و حسنات و سیئات بلکه انکار حشر و حیات

نیز هست زیرا که بقای نفس بعد از خراب و بی
خواهد بود تا احوال در آن عالم سعادت و یا شقا
باشد بلکه این است فقر قیامت قیامت باین معنی
که رجوع کرد بجناب الهی و باطل شد بالکلیه ثانی
آنکه اعیان ثابته و مایهات ممکنه بمنزله صورتها
و هیات کل شب و باریات در شب با نوری و هرگاه
جناب الهی خواهد التذات و بلذات شجاعت بصورت
شجاعت در هر آید و بلذات علم بصورت علم در
هر آید زیرا که فعل از وجود است نه از محل ظهور
بلکه در حالت واحد افعال مختلفه بسبب مظاهر
مختلفه از قضا هر چند چنانکه صریحی که با اعتقاد
ایشان مظهر حقیقت است کفر گفت و تشریح
بر و کلامی نزد صوفی دیگر گفت باری که الله ای مظهر
شریعت خوب نزدی مظهر حقیقت را لیکن مظاهر
از علامات ایشان است که افعال و آثار مختلفه

وایشان فاعل باشد و لا اقل و خیل در اقتضای
فعل باشد پس حال خالی نیست از اینکه حال ایشان
قبل از مظهریت و مقارنت وجود و بعد از مظهریت
و مقارنت وجود و اجزایست و یا
مختلف اگر واحداست پس بایست که همیشه حال
بریک سوال باشد و این خلاف واقع و اگر مختلف
است و بعد از مظهریت و مقارنت وجود منشأ
آثار میشوند نه قبل پس وجود معنی ندارد الا
منشأ آثار پس وجود حادث در ایشان
میشود غیر وجود مقارن و این وجود حادث
غیر وجود مقارن باقیست و درین هنگام
پس دو وجود و دو موجود خواهد بود نه
یکی و نیز کلمه ایشان که الاعمیان الثابتة ما شئت
رایحه الوجود معقول نخواهد بود و صورت

خواهد

خواهد داشت ثالث الله طرق سر
و شرع است و وحی و الهام مقان معجزه مصدقه
وحی و الهام و کلمات ایشان خارج است از ظرف
نکته اما از عقل پس بجهت آنکه بدیهه عقل حاکم
است که زید موجود است و عمر موجود دیگر
است و وجود زید یعنی وجود عمر است و وجود
عمر زید و عمرات نه اصل و وجود زید چون
نیست بود و هست شده و ممکن است معلول
و البته علت هر چه دارد و وجود علت متفلسف
وجود معلول است و وجود مستقل است و وجود
مستقل و اما از شرع پس بجهت آنکه کل قرآن
مجید که کتاب الهی است و جمیع سنت نبوی
که مایه نطق عن الحویات ناطقات با آنکه خلا
موجود و کان الله ولم یکن معه شیء و خالق
و صانع و آفریننده هر موجودات و او را از

جمیع کلمات ایشان
 جمیع الفاظ و هر قرآن و سنت است و انکار
 جمیع است و تطبیق میکند بعضی را بر بعضی
 بتاویلات بغیله باطله ازان قرار هیچ کلام
 مفهم معنی خود شرخواحد بود و شکی نیست
 که انکار و انکار ما جا به انبی یعنی که موافق
 قوانین لغت عرب و الی بروست کفر است
 و سایر آنچه در باب مرتب عالم الحرفی و حاکم
 حقه و نادمان تفاسیل و غیرها که واقع شد
 جمیع را تا ویلات ضایعه باطله کردند نیز
 انکار قرآنت و کفر است و اما از وحی و الهام
 مصدق بجزیه پس بجهلت انکه کلمات ایشان
 جمیع خیالات و وسوس نفسانیت که
 شبیه است بوسوس شیطان که غالباً
 انسان را عارض میشود در اموری که عقل

انسان را

انسان را در راه نیت بهم میزنند
 جناب الهی است پس بجا و نیت ایشان نیست
 خیال و وهم چیزی چند تلفیق و ترتیب و کثرت
 و مداومت بروحانی و اعتقادی خود میکند
 و منجر بکفر میشود و دعوی شاهد و ویا الهام
 از ایشان بدون مصدق از بجزیه مقارن
 دعوی جموع نیت و دعوی خارق عادات
 بر نقد بر تسلیم دلیل بر حقیقت چنین دعا و
 نیت زیرا که از کفر مرتاض براهه صند
 نیز نقل میشود زیرا که از ریاضات و صفای
 نفس ربط باطلی ظهور رسد که منافق کفر نیت
 و ازان راه اطلاع بر معنیات بجهل رساند
 مثل مزد و اجب القتل که در مجلس پادشاه
 او را حاضر سازند و او اطلاع بر تحقیقات
 آن سلطان بجهل رساند و بگوید و بجز از

یه نوبه عالم الغیب

مرحومیه احد الامن ارتضی من رسول
وادعاء مفیات کردن از غیر رسول مرتضی
کفر است و انکار این آیه کریمه قرآن مجید است
رابع آنکه بدلیجه عقل حکم است که ثبوت وجود
و کون بمعنی واحد و ثبوت وجود است
و اعیان ثابت بدون وجود نباشد چون
ماهیات ممکنه وجود علی و اطرک در اذهان
دارند ایشان توهم کرده اند که این ثبوت است
و در خارج و عین است از کثرت و سائس
خیالی و دخی و خلاف بدلیجه عقل خلاف شرع
نیز هست زیرا که جناب الهی در قرآن در هر جا
حواله بعقل کرده و لم یقوله یعقلون گفته خامس
آنکه ایشان خود گفته اند که در آلاء فکر کردن
شرط راه است و در ذات حق محض ذلت است

کناد

کناد است و غیر

در قرآن مجید است و عظمت الهی در
دانت و در ذات خدا تفکر کردن چون
که در آیه نذر در باعث حیرت و ضلالت
است و تسلیم امر خدا کرد و دست از چون
و چرا برداشت بعلت نقص و نارسایی
عقل انسانی و موافق اخبار و موافق و سائس
من العلم الاقلید و شک نیست که کلمات ایشان
فکر در ذات خدات و موجب حیرت و
ضلالت است خصوص محض خیالات و و
سائس شیطانی بلا جهت و سائس عقل
و شرع مکرر با ویلات ناشی از سائس و شیطانی
باطله بعیده سادس آنکه صدر الافاضل
در شرح اصول تائید و توجیه اقاویل
ایشان کرده بآنکه علانی میباشد اعلی و اجل

بن عموم

موم بغیر از انبساط وجود
و احاطه واجب دیگر چه عمومیت و بغیر از انبساط
وجود چه خصوصیت میباشد و تغییر و تبدل
عبارت از چه نمیگردد و در عای بلبل یکد
و بغیر از انبساط و تغییر و تبدل
چرا اثر بجست و اعزاز منزهات الشیاطین
و مکانها و بالجملة هرگاه اشیا را صانع عالم
مغایر سایر موجودات عالم امکان که موجود
باشد و موجودی ماست و همچنین تو حید
و نیز بهر حال ثابت شده در ایجاد چنین عالمی
شکل بر وقایع صنع و غایت احکام و غایت
ظلمت ظاهر است که علم و قدرت خواهر در هر حال
و نیز که بدون علم و قدرت چنین عالمی با این
احکام و وقایع صنع و چنین چرخها و چنین

کبر

کواکب چنین خاصیتها و چنین

و اوضاع مختلفه با چنین خواص که هر سال
شود و بسبب او عالم سفلی نوشود و نباتات
که مناط حیات حیوانات است نوشود و نبات
اسباب انسان که غرض خاص آفرینش این نظام
است نوع او باقی و معاش او مستقر باشد تا
بجست و تعلق و تجسم باقی و مستلزمات
جسمانی و بجست تجرد تحصیل علم و عمل و عباد
کند و منسلک در تحت روحانیات و تقدیم
بر ملائکه ملائکه را علی کند و مستلزمات روحانی
شود و جامع نشاتین و سعید بعبادت دان
شود و زیاده بر ملائکه صاحب نشاء و و
کند البته چنین خلقتی بدون قدرت کامل
و علم شامل بحال است و علم و قدرت بدون
حیوة نمیباشد و چون خیر محض و مقتضی

و بالذات که شروع را و

میل است آفریده پس رحمن و رحیم
و رؤف است نسبت بخلوقات خود ولیکن چون
این عالم امکان زیرا که ناممکن نباشد مخلوق
تخلو بود و لازم امکان است سبق عدم و
واقعی زیرا که در واقع و در ظرف وجود صانع
نیت بوده و هست شده که آن ظرف در ظرف
نیت است و الا لازم آید که وجود واجب
زمانی باشد پس باین سبب عالم حادث است
و سابق است بعالم واقعی موافق کائنات الله
و لم یکن معه شیء و چون بر اکت و رحمت
این عالم را آفریده پس باید بنوع ایشان چون
زیاده از سایر مخلوقات ایشانرا تکلیف کرده
و مختار در سعادت و شقاوت بایدا رفت
و لطف را زیاده کند فلذا ارسال رسل و انزال

کتاب

نهی کرده و برهان

و حقیقت ایشان معجزات باهرات و
سخن و شبهه در صلق ایشان و وجوب
طاعت ایشان نمائند و شری قرار داده که مناسط
فوز و رسیدن ایشان است بعباده نشأتین
و لذات داری و حجت کرده رسل را بر شرع مقرر
بر ایشان در باب سعادت و شقاوت در دنیا
رسل رسل را بر ایشان شاهر و هادی و راه
نمناخته و در زمان بعد از رسل ثواب و
خلفا قرار داده که هادی و پیشوای ایشان
باشند و رسل آنچیز بر ایشان بوده در تبلیغ
رسالت تقصیر نکرده و بجهل انسان و بی آدم
رسانیده اند بالتام را و جمیع مذکورات از
الطاعت صانع خالق سموات و الارض و ما فیها
و تو حید او و آنکه واحد احد قادر عالم متعال

مسئله و منزلت

در این است بر این مذکور ثابت و
معلوم به است بلکه اجاع عقل در آدم و نوع
انسان برین مراتب واقع است ولیکن دست
ازین مراتب هرگاه برداریم و دست از بر این
قاطعه برین مراتب نیز برداریم و رجوع کنیم
بنفس خود و بقانون عقل عمل کنیم ظاهر است
که عاقل باید سکون و تعیش و زندگانی و بخوی
باشد که در سلوک و تعیش دنیا حافی و خطری
نداشته و عاقبت او بخیر باشد و آخرت برین
مبارک بنده است شمول است و موافق عقل
دفع خوف از نفس و اجساد و خایف همیشه
تعیش او در همین تیرگی و نقص است و ناخوش
و ناگوار است مگر عقل و حیوان طبیعت باشد
مثل سایر حیوانات و خردمند باشد و بشود که چنین



مگر

مسئله و منزلت

در این است بر این مذکور ثابت و
معلوم به است بلکه اجاع عقل در آدم و نوع
انسان برین مراتب واقع است ولیکن دست
ازین مراتب هرگاه برداریم و دست از بر این
قاطعه برین مراتب نیز برداریم و رجوع کنیم
بنفس خود و بقانون عقل عمل کنیم ظاهر است
که عاقل باید سکون و تعیش و زندگانی و بخوی
باشد که در سلوک و تعیش دنیا حافی و خطری
نداشته و عاقبت او بخیر باشد و آخرت برین
مبارک بنده است شمول است و موافق عقل
دفع خوف از نفس و اجساد و خایف همیشه
تعیش او در همین تیرگی و نقص است و ناخوش
و ناگوار است مگر عقل و حیوان طبیعت باشد
مثل سایر حیوانات و خردمند باشد و بشود که چنین

رنگ بیند یا آب نیکوار و پیر عاقل است
حیوة زندگانی در این حیاط را پیش گیر و موافق
حکامایطه اندیک تا از آفت و خطر این گردد
و پیشانی نکند و مذاهب و ملل در دنیا بسیار
از انچه مذاهب و ملل ملاحله و زندا و قه
طبیعتین در حیه انداز فلاسفه اقلیدس از
سقاط و از کفره که اعتقاد ایشان است که افعال
هم از طبایع است و عالم جهانی علوی و سفلی
بماصو عالم و لصب الوجود لذاته است و غایت
و صانع و دار خود ندارد و مجردات و روحانیات
از روح و ملائکه موکله بر افلاک و غیره از
سیرات عالم علوی و سفلی میباشد و آنما افعال
و بی صاحب است و معرفت و عبادت و طهارت
و اجتناب از محرمات افعال لغوی و فایده است

ح سود و عمل بفرموده ها او کند
و اطاعت او را و نواهی او بکند تا از خوف و خطر
عاقبت ایمن باشد و از مواعید الهی و عذابها
احزری و موعوده و عذاب و هراسان نباشد
و از پشیمانی و غم و ناک نباشد زیرا که اگر
چنانست که ایشان میگویند افعال او کرد و چنان
بود و ضربی ندارد و اگر چنانست که خدا گفته
تو او را بجا آورده و از مواعید الهی ایمن خواهی
بود و طریق احتیاط را مرعی داشته خواهی بود
و دفع خوف و هراس از خود کرده خواهی بود
و بعد از این هرگاه طریق احتیاط را مرعی داشته
طریق خلاصی را هم اختیار کردی و خلاصی را عمل
انبیاء و اهل بیت فرستاده و علامات رسالت
و دلایل برشودت ایشان ساخته معجزات را مقادیر

دعوی

دعوی نبوت

رسالت ساختن الایمزه و در آخر هر رسول
فرستاده میخوانند و سابق با معجزات بسیار و
کتابی فرستاده که بنفسه معجز است و نمیتوان
بود الا کلام الهی و مع هذا مطابق و مصدق
کتب سابقه و موافق با شرایع سابقه مکرر
امور جزئیة معلومه چنانکه بسبب اختلاف
ازمنه و اختلاف اوضاع خلق متغیر میشود
ظاهر است که عاقل باید از راه احتیاط شریعت
او را اختیار کند زیرا که اگر شریعتی دیگر اختیار
آید تا فرج او را ببرد و مغرب در نار خوار
بود و در اعمال جزئیة چنانکه مکفر است و خلاص
بافضا و لخره نمیکند و معفو میدارد پس احتیاط
اختیار شریعت رسول ثقلین و سید کونین است
و بعد از آن که اختیار شریعت حضرت رسول الله

سوم فرقه شده اند و وارد شده اند
ازین هفتاد سه فرقه فرقه ناجیه اند و باقی
در نازند و صالک داخل جهنم اند و این هفتاد
سه مذهب ناشی شده از اختلافی که واقع شده
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اول اختلاف
که واقع شده اختلاف در باب خلافت و جا
نشینی است که حضرت رسول ص در حالت سر
فرمود چنانکه بر سر بیست و شش بتفصیل در
شرح مواقف نقل کرده است و بیست و شش
و قلم کتب لکم کتابان فضلوا بعباده و عمرکم
حسب کتاب الله و مانع شد میان صحابه
نزاع شد بعضی بحرف عمر و برخی بحرف رسول
خلاص و بطول انجامید و رسول خدا فرمود
نزاع نرزد و سل جایز نیست بر خیزید و دیک

فرموده

فرموده بود که لعن الله
و خلفاء ثلاث هر سه داخل جیش اسامه بودند
و تخلص کردند و آمدند و از اسامه رخصت
خواستند و در مدت حیات او را میر خود
میدانستند و میگفتند و سید محقق در شرح
مواقف بعد از ذکر این وقایع بتفصیل گفته که
این وقایع امر جزئی بود که در وقت فوت
بروداد و در جمیع بخاری بتفصیل ذکر شده
که بعد از فوت رسول خدا انصار در سقیفه
بنی ساعده جمعیت کردند بر سر میل خود
عباده و گفتند شما میر و منکم امیر و بنی هاشم
جمعیت کردند بر سر علی بن ابی طالب و عمر گفت
با یابک که بنی خزیمه نزد اخوان خود بنی فیه
بنی ساعده را در انشاء راه رسیدند بدو نفر که
قتل علی را میروید ایشان جمعیت کرده اند

بیشتر

که نه بیا برویم و رفتن بسیف بنی صاعده و گفت
و کوشش عمر گفته که من چیزی چند سز و نرویز
کرده بودم که بگویم ابابکر سخنی را از من گرفت و آنچه
نرویز کرده بودم گفت و دست مرا گرفت که بیا
با تو بیعت کنم من گفتم که استغفر الله تا تو باشی بیعت
کنم با من و بعد از گفتگو دیگری گرفت دست
ابابکر را و با او بیعت کرد و بعد از او بشیر بن سعد
از انصار بیعت کرد و هجوم عام شد در بیعت
تا سعد بن عباد و بیار نزدیک بود که نبرد
و پاکش شود یکی از انصار گفت قتلتم سیدنا
سعد عمر گفت قاتله الله و بعد از او روز شنبه
که رسول خدا در روز و شنبه فوت شده بود
بحقیقت آمدند بمسجد و ابابکر را بالای منبر کردند
و ابابکر نگاه کرد و زیر برانند گفت علی بن ابی طالب

العلوم

العلوم رفتن و قتل و غیره

ابابکر در منبر و خلق اینوه از صحابه و برای منبر
حاضر و ابابکر را بالای منبر شروع کرد و در خطب
که تو را اعتقاد آنکه من محمد زاده رسول خدا ام
و حواری اویم و باین غره شده اراعه داری که
شق عصای سلمان بکنی و محمد صحابه تبعه ابابکر
ساکت و تقوید منبر قتل تا بحیر بن جریعت کرده
و باز ابابکر نگاه کرد و امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب را ندید گفت علی بن ابی طالب باز جستن
از جا و رفتن و او را نیز کشتن کشتن آورده
و ابابکر شروع کرد در قتل که تو غره شده باین
که من ابن عم رسول خدا و داماد او و پدر حسین
و میخواست شق عصای سلمان بکنی و اتفاق کردند
و تو مخالفت کنی تا او را نیز آورده و بحیر بیعت
کرد و روز چهارشنبه رسول خدا را که روز و شنبه

در صحیح بخاری بخصوصیات نقل شده و مع هذا
 خلاف این که امیر المؤمنین بیعت نکرد تا سیره
 النساء در حیوة بود و همچنین سعد بن عباد
 بیعت نکرد تا جن اورا به بئر مغیره بن شعبه
 زدند و کشتند و علماء عامه نیز قایلند که خلافت
 ابابکر باجماع و اتفاق کل نشد و عمر نیز موافق و آن
 اسمعیل بن کثیر حنبلی و غیره گفته که بیعت ابابکر کانت
 فلتة و قال الله شرها الا فمن عاد الى مثله غافلو
 و بر تقدیر اجماع اجماع بر مخالف نص صریح و مخالف
 صریح قرآن محالست که واقع شود اگر اجماع کل باشد
 که حجّت است و اگر اجماع بعض باشد مثل اجماع
 بر خلافت ابابکر و سایر خلفاء جور پس حجّت نیست
 و سایر علماء عامه و قاطب مخالفین اهل سنت
 قایلند که خلافت ابابکر باجماع بودند نه بنص و نص

در باب

در تاریخ بلایه و طحایه می نویسد به عقاید
 حدیث غدیر خم روایت شده و در جای دیگر بعد
 و بیت طریق نیز گفته اند علماء عامه که روایت شد
 که حضرت رسول ص فرمود که انی تارک فیکم الثقلین
 کتاب الله و عترتی اهل بیتی و فرمود من کنت
 مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه
 و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من
 خذله و ظاهرات که این کلام وصیت بعد از
 موت است و صاحب کشاف گفته که در آیه آنها
 و لکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون
 الصلاة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون که این
 آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شد که در حال
 رکوع انگشت خود را تصدق کرد و بپای داد و
 نکتهدر دست او روان بود که بدون فعل کثیر

خدا و مولای است بود و ولایت داشت
و بخوی که خدا و رسول و طاعت بودند و ولایت
داشتند همان نحو ولایت از برای علی بن ابی
طالب باین نحو ثابت است و ولایت خدا و
رسول نیست الا بعد اینکه واجب الطاعة اند
و اطاعت ایشان ایمان است و مخالفت ایشان
کفر و ارتداد بعد از ایمان و بر صحابه و غیره
شک نیست که ارتداد و مرتد شدن جایز است
بآیه یا ایها الذین آمنوا لا تنقضوا الذی
فعلتم فیکم الله بقیوم نعمکم و یحبکم و آیه
ان الذین آمنوا ثم کفروا انما کنوا کفاراً
کفرا و نیز شک نیست که جماعتی که ابتداً اتفاق
بر خلافت ابابکر کردند نص حدیث غدیر خم

و آیه



